

کتاب ارزشمند و نایاب پیام اوران کیهان

وبلاگ دنیای اسرار آمیز

www.ufolove.wordpress.com



صفحه فیسبوک دنیای اسرار آمیز

[HTTP://WWW.FACEBOOK.COM/BLOG.UFOLOVE](http://www.facebook.com/blog.ufolove)

باتشکر فروان از دوست عزیزم رضا که این کتاب را تهیه و در اختیار بنده قرار دادند.

فصل نهم

کانتینرها (Containers)

روز چهارشنبه ۲۲ مارس ۱۹۸۹ تیمی که در اتوموبیل کمپینگ جان لیر سفر می کرد فدوی دیرتر از موعد مقرر به محل مورد نظر (در کنار منطقه ممنوعه) رسیده و خارج از جاده در نقطه‌ای با دید خوب مستقر شد. من (تیموتی گود) تا بحال دو بار در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۹۰ به این منطقه رفته‌ام و می دانم که طبیعت در اینجا منظره‌ای با شکوه و الهام بخش دارد. اما هرگز چیزی غیر قابل توجیه در این منطقه ندیدم. شاید به این دلیل که زمان مناسبی به اینجا نیامده بودم. اما جان، باب و تریسی که از زمان پرواز آزمایشی اطلاع داشتند ظاهراً از من خوش شانس تر بودند.

هنگامیکه جان مشغول آماده کردن تلسکوپ خود بود نوری دیده شد که به آرامی در افق از جهت منطقه آزمایش بالا می آمد. يك هواپیما یا شاید يك ماهواره! جین بمن گفت که «ناگهان شیء جهشی کرد، يك جهش بلند بطرف راست. ما تلسکوپ را روی آن تنظیم کردیم. در آن لحظه فقط جان توانست با تلسکوپ به این نور بیضی شکل نگاه کند. آن دیسک پرنده مدتی به اطراف پرواز کرد و بعد دوباره در جهت جنوب ما در پشت کوه‌ها بطرف پائین رفت.»

طول مدت این رؤیت تقریباً هفت دقیقه بود ولی این واقعه بسختی می توانست دلیلی محکم برای ادعاهای لازار باشد. گرچه او پیش بینی کرده بود که «سفینه بدلیل

ماهیت عجیب فعل و انفعالات در سیستم پیشران آن در ظاهر پرش هائی انجام خواهد داد. چهارشنبه ۲۹ مارس، باب باتفاق همسرش جین و یک دوست دوباره بهمان نقطه می روند. این بار شانس با آنها بود و توانستند صحنه های جالبتری را مشاهده کنند.

جین تعریف کرد که «ما بطرف کوه ها بسوی جنوب نگاه می کردیم که ناگهان آن شیئی را دیدیم که به آهستگی اوج می گیرد و در همین حال نیز به آرامی به اطراف می لغزید، حرکاتی کاملاً غیرعادی. از درون تلسکوپ آن شیئی بصورت نوری بیضی شکل دیده می شد. شیئی پرنده سپس چند حرکت «پله وار» بسیار عجیب کرد. لحظه ای در نقطه ای توقف کرده بعد حرکت می کرد، دوباره می ایستاد و همینطور ادامه داشت تا بالاخره به ارتفاعی در حدود کوه ها سقوط کرد. چند لحظه بعد دوباره قدری اوج گرفت و شروع به درخشش نمود. باب گفته بود که درخشش جسم پرنده بدلیل ویژگیهای منبع انرژی آن است و باین شکل نیست که شما بتوانید بدلخواه نور را خاموش و روشن بکنید. دوباره ما آنرا دیدیم که بطرف ما می آمد و بعد برای لحظه ای متوقف شده و شروع به درخشش کرد و نور آن رفته رفته بیشتر شد تا بحدی رسید که ما از ترس به پشت ماشین پناه بردیم چون فکر می کردیم بزودی منفجر خواهد شد. اما چنین اتفاقی بوقوع نپیوست و شیئی پرنده دوباره پائین رفت و از فراز کوه ها به آرامی گذشت و مدتی در آسمان شب معلق ماند. سپس بهمان آرامی که اوج گرفته بود پائین رفت.»

جین هرگز شیئی پرنده ای با حرکاتی شبیه به این ندیده بود. او بمن گفت «وقتی آن شیئی از پشت کوه بالا آمده بطرف ما می آمد، حرکت آن شبیه حرکت اتوموبیلی در بزرگراه نبود که فکر می کنید نوری از آن دورها در حال حرکت بسوی شما است. این نور در دوردست ها بود اما بطور ناگهانی با وضعیتی هشدار دهنده نزدیک شد. ۱.

گروه یک دوربین ویدئو نیز با خود برده بودند و در فیلمی که تهیه کردند بعضی از این مانورها را می توان بخوبی دید. باب اوکسلر Bob Oechsler که در تجزیه و تحلیل فیلم های ویدئویی تجربه زیادی دارد (منجمله در مورد فیلم ویدئویی که ادوالترز Ed

Walters در گلف بریز^۱، فلوریدا در سال ۱۹۸۷ گرفته)، اطمینان دارد که این فیلم يك دليل قوی برای صحت ادعاهای لازار است. او توضیح داد که:

«با يك دی سی آر (فیلم ویدیونی) شما به بازسازی الکترونیکی هر آنچه که چشم می بیند نگاه می کنید. شما در این فیلم ویدیونی ۲۹ مارس يك سری خطوط افقی می بینید که شاید نیمی از تصویر را محو می کند. این فیلم از يك منبع نور است که شاید حدود يك سوم صفحه را طی يك سری «پرش ها» طی می کند. به کلامی دیگر متناوباً روشن و خاموش می شود. شما هم می توانید مانند من آنرا صحنه به صحنه مطالعه کنید. که در این صورت در خواهید یافت که نقطه نورانی در واقع ناپدید می شود و دوباره لحظه ای بعد در سمت چپ نقطه اولیه با درخششی خاص ظاهر می شود و سپس دوباره خاموش شده به نقطه ای دیگر پرش می کند.»

«نکته مهم این است که این فیلم آن اصولی را که باب لازار درباره نحوه کارکرد سیستم پیشران توضیح داده تأیید می کند و دلیل مهمی است برای صحت ادعاهای او در این مورد که اگر شما آمپلی فایرها را روی نقطه مشخصی در فضا متمرکز کنید حوزه گرانشی را تشدید نموده و آن نقطه از فضا را بسوی خود می کشید و لحظه ای که آمپلی فایر را خاموش می کنید شما هم همراه با آن نقطه (بسوی خود کشیده شده) به دوردست، به محل استقرار اولیه آن برده خواهید شد. بدینصورت آنچه را که شما نظاره گر هستید يك سری «پرش ها» در بُعد «فوق فضا» است که در فیلم مشاهده می کنید. برای من این فیلم ویدیونی استثنائی ترین فیلمی است که تا بحال در مورد پدیده یواف اوها دیده ام. اما متأسفانه در این فیلم هیچ نقطه یا محلی بعنوان رفرانس دیده نمی شود. شما فقط می توانید صحنه را از زاویه دید این شاهد بنگرید. زاویه دیدی که فقط می تواند چند مشخصه قابل تفسیر بشما بدهد... نقطه نورانی که در مسافتی مشخص از پشت يك رشته کوه بالا می آید...» ۲.

باب لازار با آوردن همسر و رفقاییش به منطقه برای نظارت بر پروازهای آزمایشی ریسک بزرگی را تقبل کرده بود و بالاخره در شب ۶ آوریل ۱۹۸۹ بدم افتاد.

در حالیکه لازار باتفاق همسر و خواهرش، جان لیر و جین در انتظار آغاز آزمایشی دیگر در منطقه بسر برده و به آهستگی رانندگی می کردند یک اتوموبیل حامل مأمورین امنیتی به آنها نزدیک شد. باب نمی خواست در کنار ما بدم بیفتد بنابراین بمحض رؤیت آنها از ماشین بیرون پریده و به بیابان گریخت. جین می گوید «ما... مسیر خود را تغییر داده در شانه خاکی جاده توقف کردیم و آنها هم براه خود ادامه دادند. پس از قدری رانندگی در نقطه ای مناسب توقف کرده تلسکوپ را بیرون آوردیم. برای رفع سوء ظن مأمورین تلسکوپ را بطرف سیاره زهره نشانه گرفتیم ولی فایده ای نداشت. مأمورین امنیتی نزد ما آمدند. آنها به لباسهای کماندونی (استتاری و فاقد هرگونه علامت یا نشان ملیس بودند) و همگی مسلح به اسلحه کمری بوده و مسلسل های دستی خود را در اتوموبیل گذاشته بودند. آنها با پایگاه مرکزی تماس گرفتند و ادعای ما را که برای تماشای سیاره زهره بدانجا آمده ایم بااطلاع مسئولین رساندند. سپس بما گفتند که می باید از منطقه خارج شویم. چنانکه ما توقف کرده بودیم اراضی ملی و متعلق به عموم بود. آنها قانوناً حق بیرون کردن ما را نداشتند ولی در انجام خواسته خود بسیار مصر بوده و از ما می خواستند که در امتداد بزرگراه به حرکت خود ادامه دهیم.

«خوب، ما حداقل برای مدتی از اجرای خواسته آنها خودداری کرده و همانجا ماندیم. باب هم در تاریکی شب پیش ما برگشت و مدتی را به شوخی و مزاج گذرانیدیم. غافل از اینکه آنها تمام مدت توسط دوربین شب نما (دوربین مادون قرمز) ما را تحت نظر داشتند. ما پس از مدتی بدنبال یافتن محلی مناسب تر برای نظارت بر وقایع به راه افتادیم. بعدها مطلع شدیم که در آنشب بدلیل مزاحمت های ما آنها برنامه پرواز آزمایشی را لغو کرده بودند.»

پس از بازگشت به لاس وگاس در مدخل ورودی شهر کلانتر اتوموبیل ما را

متوقف نمود. او از طریق مأمورین امنیتی از جریان وقایع آگاه شده و از تمامی سرنشینان اتوموبیل تقاضای کارت شناسائی نمود. جان لیر کیف بغلی اش را در صندوق عقب اتوموبیل گذاشته بود ولی در آنجا علاوه بر این يك تلسکوپ، يك دوربین فیلمبرداری ویدیوئی و يك دستگاه گایگر کاونتر (برای اندازه گیری شدت تشعشعات رادیو اکتیو) نیز وجود داشت. کلانتر پرسید «شما در آن بیابان با اینهمه دستگاه چه می کردید؟» خوب، ما مایل نبودیم مطلبی در این باره بگوئیم. او سعی کرد رو دست بزند که باید اتوموبیل ما را بازرسی کند ولی این دیگر غیر ممکن بود زیرا در صندوق عقب علاوه بر آن دستگاه ها يك تفنگ شکاری نیز داشتیم - فقط به این خاطر که در این بیابان ها مار بفرآوانی وجود دارد. او در تماس رادیوئی با پایگاه امنیتی تمام مشخصات ما را به کامپیوتر پایگاه هوائی منطقه ای داد. کلانتر طبق قانون می توانست فقط شصت دقیقه ما را معطل کند. در غیر اینصورت می بایستی رسماً ما را بازداشت نموده و اتوموبیل ما را به پارکینگ پلیس يدك بکشد. بنابراین او پس از پنجاه دقیقه معطلی بما گفت که دور شویم و دیگر هرگز به آن منطقه بازنگردیم.» ۳.

روز بعد به لازار دستور داده شد که به فرودگاه فرعی نیروی هوائی در ایندین اسپرینگز حدود ۳۵ مایلی شمال غربی لاس وگاس برود. در جلسه بازجویی از او يك مأمور اف بی آی نیز حضور داشت. لازار به جورج ناپ گفته «فکر نمی کنم که احتیاجی باشد بگویم که آنها از اینکه من با افرادی دیگر درباره اسرار منطقه و اینکه در آنجا چه می گذرد صحبت کرده و حتی آنها را با خود برده بودم تا بچشم خود هم ببینند، تا چه حد عصبانی شده بودند. آنها مرا تهدید کردند و حتی اسلحه ای را روی مغزم گذاشتند. آنگاه به مسئله صلاحیت امنیتی من و به سطح مجوز امنیتی که باستناد آن بمن اطلاعات فوق محرمانه داده بودند پرداختند.»

هرگونه ایذا و آزار فیزیکی را منهای مضروب ساختن من انجام دادند. من جمله گفتند «ما اختیار داریم که ترا همین الان بکشیم هیچکس هم بدین سبب مورد مواخذه

1. Indian Springs Air Force Auxiliary Field

قرار نخواهد گرفت. ما می توانیم هزاران بهانه (برای مرگ تو) بترائیم! شما مجسم کنید فردی را که صورتش را به شما اینقدر نزدیک کرده و چنین تهدید بکند.

«من قبلاً با دوستانم تلفنی بر سر يك داستان جعلی برای توجیه علت رفتن به آنجا توافق کرده بودیم. که آنها مرا کنار يك علامت ایست در بالای تپه پیاده کرده بودند و که من در واقع اصلاً به آن محوطه نرفته و موافق هم نبوده‌ام و بهانه‌هایی از این قبیل. اولین حرفی که آنروز زده شد این بود که «در باره آن داستان علامت توقف و این بهانه‌ها بهتر است صحبتی نکنی.» کاملاً واضح بود که آنها مکالمات تلفنی مرا گوش کرده بودند.»

«آنها ضمن بازجوئی، پاسداران امنیتی منطقه ۵۱ که گروه ما را غافلگیر کرده بودند را به جلسه آوردند. این وضع دیگر بسیار مضحك بود. زیرا آنها ظاهراً از حقیقت وقایع (آنچه در منطقه ۵۱ و محوطه ۴-S روی می داد) و وجود سفینه‌های فضائی در پایگاه هیچ اطلاعی نداشتند. من تعمداً این نکته را عنوان کردم «جی؟ آیا شما دارید درباره بشقاب پرنده‌ها صحبت می کنید؟» و آن دو مأمور امنیتی شدیداً متعجب شده و چشمهایشان داشت از حدقه بیرون می آمد. مأمور اف بی آی که از این کار من عصبانی شده بود آنها را فوراً از جلسه بیرون فرستاد.»

در این هنگام لازار که تصمیم می گیرد اطلاعات خود را در اختیار سایر هم وطنانش قرار دهد ترتیب آن مصاحبه تلویزیونی جنجالی را می دهد. مشروط بر اینکه صورت او در تلویزیون دیده نشود و جرج ناپ هم در آن برنامه شرکت داشته باشد. «در این مصاحبه که با ایستگاه تلویزیونی KIAS-IV برگزار شد من نام مستعار «دنیس» را انتخاب کردم که اسم کوچک رئیس من در آن منطقه بود. او بلافاصله بعد از مصاحبه بمن تلفن کرد و با ناراحتی بسیار گفت «هیچ می دانی آنها چه بلای بی سر تو خواهند آورد؟» من هم جواب دادم نه، نمی دانم. بعد از آنهم تلفن های بسیاری بمن شد و پیام می دادند که بزودی مرا خواهند کشت. اما من حدس می زدم آنها چنین عملی را مرتکب نمی شوند. منظورم این است که گرچه يك قهرمان یا چیزی شبیه آن نیستم اما احق هم نیستم و می دانم که شما اگر واقعاً بخواهید کسی را بقتل برسانید از قبل به او خبر

... از این مرحله ببعد تیموتی گود (نویسنده کتاب) درباره خطرات، تهدیدها و سوابق شغلی و زندگانی باب لازار به بحث می پردازد که عمدتاً از موضوع کتاب خارج و ملال آور است. او به دلایل باب لازار برای افشاگری های گسترده اشاره می کند و از قول او می نویسد «... یکی از دلایلی که سبب شد من اطلاعاتم را افشا کنم این است که بنظر من این (محرمانه نگاه داشتن این پروژه در محوطه ۴-S) جرمی است نه تنها بر علیه مردم آمریکا، بلکه بر علیه جامعه علمی کشور که مدتها من هم جزئی از آن بوده ام... مخفی نگاه داشتن چنین اطلاعاتی از جامعه علمی کشور کاری صحیح نیست. زیرا در این مملکت افرادی وجود دارند که برای برخورد علمی با این دانسته ها بسیار شایسته تر می باشند. آنها اگر به این تحقیقات آورده می شدند می توانستند تا با امروز راه بسیار درازی را پیموده باشند تا يك گروه كوچك منتخب که در وسط بیابان بروی این پروژه مهم کار کند. این گروه امکانات و تجهیزات لازم و مکفی جهت برخوردی علمی - آنالیتیکی صحیح با این پدیده در اختیار ندارد.»

لازار از اینکه نمی توانسته درباره ماهیت خارق العاده کار خود با کسی صحبت کند ناراحت بوده. او گفته «شما واقعاً نمی توانستید حرفی بزنید. فرض کنید هنگام شب که بخانه خود برمی گردید و همسرتان می گوید «سلام، خوب امروز سر کار چه خبر بود؟» آیا شما می توانید بگویند «من امروز با موادیکه بیگانگان از سیاره ای دیگر به زمین آورده اند کار می کردم!»؟ در صورتیکه لازم است شما در این باره با کسی صحبت کنید - زیرا این واقعاً وزنه بسیار سنگینی است و نمی توان به تنهایی بدوش کشید دیگران چطور اینکار را انجام می دهند، من واقعاً نمی دانم.»

... شاید هدف اصلی لازار در افشاگری ها محافظت از نفس خودش بوده باشد. او گفته من سعی کردم به طرق مختلف از خودم محافظت کنم. یکی از این راهها این بود که قدری از دانسته های خود را از طریق مصاحبه رادیو تلویزیونی در اختیار مردم قرار دهم. زیرا این همان چیزی بود که آنها می خواستند از انجام آن بهر قیمت که شده ممانعت

کنند. ولی وقتی که افشاگری‌ها انجام شد دیگر دلیلی برای آزار من وجود ندارد. مگر اینکه آنها بخواهند انتقام‌جویی کنند و من فکر نمی‌کنم که این روش کار آنها باشد. زیرا هر واکنشی از طرف آنها بر علیه من حقانیت گفته‌های مرا ثابت خواهد کرد...»

«... من در حقیقت به آنچه مد نظر داشتم دست یافتم. هرگز قصد نداشتم که همه چیز را برای همه مردم اثبات کنم. زیرا برای من چندان اهمیتی هم ندارد که مردم هر آنچه را که گفته‌ام باور کنند یا نه. مهم این بود که آنها را با حقایق غیرقابل انکار مواجه کنم. افراد درگیر بیشتری از گروه S-۴ باید داوطلبانه در این باره صحبت کنند. ما باید بعنوان يك گروه قدم بجلو بگذاریم. اظهارات يك نفر بتنهائی چندان ارزشی ندارد.» البته در جنجالی که بعد از مصاحبه برپا شد گروه‌هائی هم از لازار حمایت کرده‌اند من جمله تلفن‌کننده ناشناسی که خود را کارگر ساختمانی شاغل در محوطه S-۴ معرفی کرده و بنا به ادعا از طرف همکاران خود صحبت می‌کرده. اما همه آنها از تهدید جانی نسبت به خود آگاه بوده و بسیار می‌ترسیده‌اند.

از لازار با دستگاہ دروغ‌سنج آزمایش بعمل آوردند و تاورنتی^۱ کارشناس پلیس در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۰ گفت: «هیچ نشانه‌ای از اینکه او سعی به فریبکاری دارد دیده نشد... من دلیلی ندارم که شك کنم آیا لازار راست می‌گوید یا نه. او البته نگران از دست دادن اعتبار علمی خود در جامعه است. ولی دروغ‌گونی عمدی؟...»

... شخص دیگری هم که قبلاً در منطقه ۵۱ بعنوان مهندس کار می‌کرد نیز تعریف کرده که چطور روزی بنا به ضروریات شغلی به داخل آشپزخانه می‌رود و در آنجا یکی از آن دیسک‌های پرنده را در زیر چادر بزرگی می‌بیند. از او برای مصاحبه دعوت شد. او در ابتدا موافقت کرد ولی وقتی متوجه شد دو نفر بی‌سیم بدست درون اتومبیلی او را تا محل کارش و برگشت تعقیب می‌کنند، نظرش ظاهراً عوض می‌شود و توسط شخص ثالثی پیام می‌فرستد که حاضر به انجام مصاحبه نیست. ۶.

جورج ناپ مطلع شده که در میان افرادی که دارای مجوز امنیتی بالا هستند این

خبر که در محل تست تسلیحات اتمی در نوادا سفینه‌های فضایی فرازمینی نگاهداری می‌شوند رازی کهنه است. یکی از اهالی لاس وگاس که مدتی در آنجا مستقر بوده مدعی شده که بچشم خود شاهد فرود بشقابهای پرنده در بیرون ناحیه ۵۱ بوده. یکی از افرادی که در تأسیسات راداری پایگاه هوایی نلیس کار می‌کرده نیز گفته که او و همکارانش يك شیبی پرنده ناشناخته را دیده‌اند که در پنج شب متوالی در بالای کوه‌های گروم پرواز می‌کرده. ردیاب‌های راداری نشان داده‌اند که سرعت این شیبی معادل ۷۰۰۰ مایل در ساعت بوده و توانسته در يك لحظه متوقف شود. وقتیکه این شخص و همکارانش درباره این وقایع با دیگران صحبت کردند به آنها رسماً دستور داده شد که در این باره سکوت کامل اختیار کنند و اینکه این واقعه هرگز رخ نداده...» ۷.

یکنفر مطلع سطح بالائی قصد داشت درباره بشقابهای پرنده سقوط کرده، اجساد بدست آمده و تکنولوژی بیگانگان اطلاعاتی به جورج ناپ بدهد ولی يك مأمور دولت به منزلش مراجعه کرد و به همسر او پیغامهای تهدید آمیز داد که اگر شوهرش اینکار را بکند برای او در آینده دردسر زیادی ایجاد خواهد شد. مأمور به خانم او گفته بود «شوهرش سفرهای زیادی می‌کند و «همیشه امکان تصادف وجود دارد». اعضای فامیل او هم ممکن است دچار صدمه جانی بشوند.»

جیم گودال^۱، نویسنده و عکاس مشهور امور فضانوردی در حین تحقیقات گسترده‌اش در مورد هواپیماهای استیلت با افراد مطلع زیادی صحبت کرده که اغلب آنها با گفته‌های خود بر مجموعه شایعات درباره منطقه S-۴ افزوده‌اند. منجمله يك استوار نیروی هوایی که سه بار به مأموریت در منطقه گروم لیک فرستاده شده بود.

«او مدعی بود که دولت ایالات متحده و ارتش در آنجا چیزهایی در اختیار دارند که شما نمی‌توانید آنها را هواپیماهای معمولی بخوانید. آنها متعلق به خارج از جهان ما هستند.» گودال در سال ۱۹۹۰ گفت «او بر روی جمله «خارج از جهان ما» تأکید می‌کرد. وی گفت «آنها در مقایسه با آنچه که تا بحال دیده‌اید بیگانه هستند.» من سعی

بسیار کردم از او اطلاعات بیشتری بدست بیاورم ولی او گفت «ببینید، من نمی توانم بیشتر از این چیزی بگویم تا همین اندازه هم از حد خودم تجاوز کرده ام.» ۸.

در ادامه بحث تیموتی گود درباره سوابق بحث انگیز زندگانی شاهد اصلی یعنی باب لازار گفتگو می کند. لازار گرچه فیزیكدانی جوان و صاحب نظر بوده (چنانچه از ساخت اتومبیل با موتور جت مشهود است) اما ظاهراً مانند اغلب آمریکائی های این زمانه شخصی است بدون تعهدات اخلاقی و مذهبی. فساد اخلاقی در او تا به این حد بالا می گیرد که پس از اخراج (یا استعفا) از شغل اولیه اش در لابراتوارهای ملی لاس آلاموس همراه با همسر اولش در حومه لاس وگاس يك عشرتکده دایر می کند! برای عشرتکده دیگری (بنام هانی ساکل رنج^۱) نیز نرم افزار کامپیوتری طراحی می نماید! و از این قبیل اعمالیکه قطعاً در شأن يك انسان تحصیل کرده یا مؤمن نیست ولی ظاهراً برای آمریکائیهای بسیار متمدن عیبی محسوب نمی شود!

حضور بیگانگان؟

در مصاحبه اولیه لازار در ماه مارس ۱۹۸۹ از او سؤال شد که آیا هیچ بیگانه ای از فضا در محوطه ۴-S حضور دارد یا نه. او در آنزمان جواب داد «من در حال حاضر می خواهم واقعاً از این موضوع فاصله بگیرم.» من در حین مصاحبه دوباره از باب این سؤال را کردم. او جواب داد «نمی دانم، من واقعاً نمی دانم. ببینید، شما از کنار اطافی رد می شوید و نگاهی بداخل آن می اندازید و فکر می کنید که چیزی را دیده اید ولی وقتی دوباره رد می شوید چیزی در آنجا نیست این چقدر برای شما ارزش دارد؟»

باب در گفتگونی با جورج ناب در سال ۱۹۸۹ ظاهراً بیشتر همکاری داشته. با وجودیکه او در آنزمان اکراه داشته که ادعا کند آنچه که دیده می تواند يك موجود بیگانه بوده باشد و مرتباً تأکید می کرده که چقدر از بحث درباره آن قسمت از تجربیات خود در منطقه ۴-S که قادر به اثبات آن نیست متنفر است، در برابر اصرار جورج ناب می گوید:

«روزی ضمن اینکه در امتداد کریدور راه می‌رفتم متوجه شدم درهائی که از اینجا به آشیانه راه دارند از سایر درها کوچکترند و بالای هر کدام يك پنجره ۹ در ۱۲ اینج با شیشه‌ای سیم‌دار تقریباً در بلندی قامت انسان نصب شده. روزی هنگام عبور از برابر یکی از آنها نگاهی سریع به آنطرف انداختم و متوجه شدم که دو نفر با روپوش سفید لابرانوار رو بطرف من ایستاده و به پائین نگاه می‌کردند. آنها با موجودی کوچک که دستهای بلندی داشت مشغول صحبت بودند. من خیلی تعجب زده شدم. فقط يك نگاه او را دیدم. اما هنوز هم نمی‌دانم او چه کسی بود.»

طرفداران یواف او فوراً خواهند گفت «او يك بیگانه فضائی بود - تو يك بیگانه را دیدی.» ولی من نمی‌دانم. زیرا آنقدر در آنجا چیزهای عجیب و غریب وجود داشت و آنها بقدری بازبهای فکری انجام می‌دادند که من واقعاً نمی‌دانم. شاید آنها يك عروسک مقابل آن دو نفر گذاشته و مرا مجبور کرده بودند از جلوی آنها رد شوم تا مثلاً ببینند که واکنش من در این مورد بخصوص چه خواهد بود. ولی وقتیکه برگشتم آنها رفته بودند. من نمی‌دانم که واقعاً چه دیده‌ام.»

در فیلم مستند «یواف او، پرده پوشی؟ زنده» کندور و فالکون ادعا کردند که بیگانگان فضائی نه تنها از منطقه ۵۱ عمل می‌کنند بلکه کنترل کامل پایگاه در دست آنها است. آیا می‌تواند حقیقتی در این ادعا وجود داشته باشد؟ باب در اینمورد بدبین بود اما وقتی نظریات مرا شنید نتوانست کاملاً احتمال وجود موجودات بیگانه را در آن پایگاه مردود بداند.

او توضیح داد «آن تأسیسات یکطرف آن رشته کوه‌ها را در بر می‌گیرد و من در آنجا اجازه داشتم فقط به يك اطاق کوچک بروم. تنها راهی که من در آنجا می‌شناسم همان کریدور است که به آن اطاق راه دارد. بقیه تأسیسات می‌تواند پناهگاهی بزرگ برای بیگانگان بوده باشد. اما من چه می‌دانم؟ شاید آنها هرگز آن در را باز نکرده بودند که مرا وارد ماجرا کنند. من نمی‌دانم که آیا در آنجا بیگانگانی در آمد و رفت هستند یا نه.

یادداشتهای اطلاعاتی

شاید باب لازار موجودات بیگانه‌ای در محوطه S-4 ندیده اما مسلم است که او در آن ۱۲۰ صفحه یادداشتهای اطلاعاتی که موظف به مطالعه بوده درباره آنها زیاد خوانده. جین هوف بمن گفت که آن یادداشتهای درباره چندین پروژه فوق‌العاده محرمانه بوده‌اند. من جمله پروژه گالیلو^۱ (عملیات پرواز دیسک‌ها)، لوکینگ گلاس^۲ (تحقیقات درباره امکان عقب‌نگری در زمان) و سایدکیک^۳ (در رابطه با تسلیحات قوی نورانی) که تمام اینها تحت چتر محافظتی «پروژه اورویو^۴» قرار داشت. البته باب فرصت نیافت تمام این اسناد را مطالعه کند، بجز آنچه که مربوط به موضوع تحقیق خود او بود.

باب گفت «این مدارک بیشتر مربوط به سوژه مطالعاتی من بود اما مطالب بسیار دیگری هم در آنها وجود داشت که من حتی آنها را درک هم نمی‌کردم.»
«آیا حقیقت دارد که زمانی مبادله اطلاعات مابین بیگانگان و برخی از دانشمندان ما در این محل صورت گرفته و نزاعی هم وجود داشته که باعث کشتار بسیاری شده؟ آیا در مدارکی که خوانده‌اید به این مطالب اشاره‌ای شده؟»

«درست است، بر طبق مدارکی که من مطالعه کرده‌ام این اتفاقات روی داده. من فکر می‌کنم که آن برخورد حدوداً در سال ۱۹۷۹ اتفاق افتاد. من دقیقاً بیاد ندارم که نزاع چگونه شروع شد اما بهر حال پرسنل محافظتی بنوعی در آن درگیر بودند. بیگانگان در اطاقی جداگانه بوده‌اند. من فکر می‌کنم که نزاع مربوط می‌شد به گلوله‌هانی که گارد امنیتی حمل می‌کرد. بنوعی سعی شده بود به آنها گفته شود که نمی‌توانند با آن گلوله‌ها به آن قسمت وارد شوند. زیرا خطرناک بود - گلوله‌ها بدلیل وجود یک نوع حوزه خاص و یا چیزی شبیه به این ممکن بود منفجر شوند.»

1. Galileo

2. Looking Glass

3. Sidekick

4. Overview

«من چندان اطلاعی از این داستان ندارم اما فکر می‌کنم که یکی از افراد گارد با خشاب گلوله یا اسلحه در دست سعی می‌کند وارد اطاق شود که نزاع در می‌گیرد و این گارد امنیتی کشته می‌شود - یا زخمی در سر او بوجود می‌آید. و من فکر می‌کنم که حتی دانشمندان حاضر در جلسه نیز همگی کشته شدند.»

این اتفاق باعث شد که به رابطه با بیگانگان در محل آزمایشات نوادا خاتمه داده شود.

من داستان مشابه از پاول بنویتر در سال ۱۹۸۵ شنیدم. او در نامه‌ای بمن نوشت که «در سال ۱۹۷۹، چنین اتفاقی افتاد و «بیگانگان در پیامی کامپیوتری گفتند که اختلاف بر سر حمل اسلحه بوده... شصت و شش نفر کشته و چهل و چهار نفر فرار کردند.» اما این اتفاق در پایگاه بیگانگان در دالس^۱، نیومکزیکو روی داد نه در محل آزمایشات نوادا.

چون می‌دانستم بنویتر را با اطلاعات کذب همراه کرده بودند به باب گوشزد کردم که ممکن است آنها به او هم از طریق آن مدارک اطلاعات نادرست داده باشند. او امکان این عمل را مردود ندانست اما به این حقیقت اشاره نمود که آنچه او در آن مدارک در رابطه با تخصص خود خوانده بعدها صحت تمام آنها برای او به اثبات رسیده. بنابراین او حدس می‌زند که بقیه مطالب مندرج در آن اسناد نیز صحت داشته‌اند. البته حداقل چیزی که می‌توانیم بگوئیم اینکه بعضی از آن اطلاعات قابل بحث می‌باشند ولی بطور قابل توجهی با بعضی از اطلاعات (یا ضد اطلاعات) که فالکون و کندور داده‌اند شبیه بوده‌اند.

در آن مدارک اشاره‌ای بود به «بچه‌ها» - احتمالاً موجودات کوچک اندامی که سرنشینان حداقل یکی از سفینه‌ها در S-۴ بوده‌اند - و ادعا شده بود که منشاء آنها سیاره رتیکولوم Reticulum No. ۴، یا چهارمین سیاره از منظومه شمسی زتارتیکولی Zeta Reticuli می‌باشد (فالکون هم در مصاحبه ۱۹۸۸ خود به این نکته

اشاره کرد و گفته بود که موطن بیگانگان سومین سیاره در سیستم ستاره‌ای دوگانه است).

دو ستاره‌ای که سیستم زتارتیکولی را تشکیل می‌دهند شباهت کامل به خورشید ما (از نوع G۲) داشته و حدوداً سی و هفت سال نوری از منظومه شمسی ما دور هستند. فاصله میان این دو خورشید حداقل ۳۵۰ میلیارد مایل است. آنها حداقل به زمانی معادل ۱۰۰۰۰۰ سال نیاز دارند تا بدور مرکز گرانشی مشترک خود گردش کنند. هم‌زتا ۱ و هم‌زتا ۲ محتمل‌ترین کاندید بمنظور جستجوی حیات در کائنات در بیرون از کره زمین هستند. و هر دوی آنها دارای سیاراتی مشابه با منظومه شمسی ما می‌باشند. ۱۳.

در مدارک اطلاعاتی ادعا شده که، بشر در حقیقت محصول «اصلاحات دوره‌ای ژنتیکی» توسط بیگانگان می‌باشد. لازار ظاهراً چندان با این ادعا موافق نیست و در مصاحبه خصوصی‌اش با جورج ناپ می‌گوید: «هضم مطالبی ملموس که بتوانید با آنها کار کنید بسیار آسانتر است. اما وقتی شما با مطالب روحانی و یا مذهبی زیادی روبرو می‌شوید می‌دانید که مثلاً ما حاصل اصلاحات ژنتیکی در تکامل بشر و یا چیزهایی از این قبیل بوده‌ایم... این مطالب را بدون یک هسته سخت (یا واقعیتی ملموس) بزحمت می‌توان هضم کرده. تنها هسته سخت در اینجا یک مدرک بسیار قطور درباره مذهب است که «بی‌نهایت سری» نگاهداری می‌شود. اما چرا باید اصولاً مدارکی سری درباره مذهب وجود داشته باشد؟»

اما باب با اصرار از لازار توضیحات بیشتری می‌خواهد.

- «اوه، دست بردار. این (مطالب) خیلی گیج‌کننده است...»

- «من از شما نمی‌خواهم آنچه را که عین حقیقت می‌دانی بگوئی. بلکه

می‌خواهم مطالبی را که در آن اسناد خوانده‌ای، در آن تأسیسات که شاید سری‌ترین از

نوع خود در جهان باشد بیان کنی.»

- «اینها بیشتر حدس و گمان است.»

- «بسیار خوب، مخالفت شما را یادداشت کردم. حالا بگوئید که در آن (مدارک)

چه خوانده‌اید؟»

- «که ما کانتینر^۱ هستیم. این دیدگاه بیگانگان فضائی درباره بشر است. که ما

چیزی جز «ظرف» نیستیم.»

- «ظروفی برای چه؟»

- «ظروف. شاید ظرفی برای روح. شما می‌توانید هر تئوری را که دوست دارید

عرضه کنید. اما ما ظرفی بیش نیستیم و این دقیقاً واژه‌ای است که در آن مدارک برای ما

بکار رفته. و درباره مذهب هم گفته شده که مذهب فقط به این دلیل بوجود آمده که ما

قوانین و قواعدی داشته باشیم فقط برای این هدف خاص که به این ظروف صدمه‌ای

نزنیم.»

ادعا شده که مسیح و دو رهبر دینی دیگر (منظور دو نفر از پیامبران بزرگ است)

از طریق مهندس ژنتیکی بوجود آمدند. به این معنی که «آنها را در میان ابناء بشر در

روی زمین قرار دادند و بر تولد آنان نظارت شد.» باز هم می‌بینیم که توسط ریچارد

دوتی در صحبت با لیندا هم در سال ۱۹۸۳ بخصوص درباره عیسی مسیح، ادعائی

مشابه مطرح شده.

گرچه این ایده جدیدی نیست و تعدادی از نویسندگان در گذشته آنرا مطرح

کرده‌اند، اما بنا به دلالتی باعث مخالفت شدید بعضی از مؤمنین به مسیح شده است.

شاید لازم می‌بود آنها به برخی از آیات انجیل بیشتر توجه می‌کردند که گرچه می‌توان

آنها را به انواع مختلف تفسیر نمود ولی بهر حال بر امکان ماهیت «برون از این دنیائی»

مسیح دلالت دارد. بطور مثال فرشته مقرب، جبرئیل که به ملاقات مریم می‌رود و به او

از انعقاد نطفه‌ای خاص خبر می‌دهد، ستاره بیت‌الحم که مردان دانا را به محل تولد

(مسیح) راهنمایی می‌کند، معراج مسیح در جسم فیزیکی به آسمان در حالیکه دو مرد

در «ردای سفید» در کنار او ایستاده بودند، گفتگوی پولس قدیس در راه دمشق

هنگامیکه مسیح با او از درون «نوری عظیم» از آسمان صحبت فرمود تماماً دلالت بر این

ماهیت دارند.

مضافاً انسان باید توانائی‌های خارق‌العاده‌ای را که در عیسی مسیح وجود داشت در نظر بگیرد. همچنین فرمایشات پر از رمز و راز را، مانند «شما متعلق به این جهان هستید اما من به آسمان، شما از این جهان هستید لیکن من از این جهان نیستم». ۱۴۱.

آیا این ایده بسیار غیر محتمل است؟ جواب دکتر باری داوونینگ^۲ روحانی و دکتر در علم فیزیک که کتاب او با عنوان «انجیل و بشقابهای پرنده^۳» بدنبال جای پای روابط فرازمینی‌ها با انسانها در طول تاریخ انجیلی می‌گردد در این مورد منفی است. ۱۵.

باب لازار درخواست می‌کند که داستان او را نه با معیار آنچه که او در یادداشتهای اطلاعاتی خوانده (و گفته) بلکه تجربیات با ارزش شخصی او در S-۴ باید سنجید. با توجه به گفتگوهای من با او و تعداد قابل توجه مدارك و اسنادی که تا با امروز در این رابطه بدست آمده من بشخصه عقیده دارم که او راست می‌گوید، با وجودیکه نسبت به صحت بعضی از اطلاعاتی که داده محتاط هستم.

باب لازار تأکید می‌کند که «من راست گفته‌ام - و سعی کرده‌ام که حرفهایم را ثابت کنم. آنچه در آنجا می‌گذرد شاید مهم‌ترین واقعه در کل تاریخ بشر باشد. ما درباره تماس‌های فیزیکی از سیستمی دیگر - سیاره‌ای دیگر و یا موجودات هوشمند دیگری صحبت می‌کنیم. آنها واقعیت دارند و هنوز هم در آنجا (محوطه S-۴) هستند».

فصل دهم

سفر فضائی

در این فصل نویسنده کتاب (تیموتی گود) به طرح مسائل جنبی می پردازد. او در ابتدا از تلاش اوکسلر^۱ برای کسب اطلاع از دریاسالار بابی ری اینمن^۲، رئیس آژانس امنیت ملی و اداره ضد اطلاعاتی نیروی دریائی در مورد پروژه MJ-۱۲ که مآلاً باب اوکسلر را بسراغ جانشین رئیس بخش علوم و تکنولوژی سازمان سیا اورت هاینه من^۳ می فرستد صحبت می کند. در بخشی از این گفتگو اوکسلر از دریاسالار سؤال می کند که:

- «آیا فکر می کنید که روزی یکی از این سفینه های بدست آمده برای تحقیقات تکنولوژیکی در اختیار متخصصین قرار بگیرد؟ البته در بیرون از دایره نظامی.»

دریاسالار پاسخ می دهد «باز هم من حقیقتاً چیزی در این باره نمی دانم. بهر حال ده سال قبل جواب شما احتمالاً نه می بود. اما حالا شاید زمانه عوض شده باشد زیرا آنها اینک آمادگی بیشتری در این مورد دارند و این امکان موجود است. باز هم آقای هاینه من بهترین کسی خواهد بود که بتواند به این نوع سئوالات پاسخ دهد...» ۱-۳.

باب اوکسلر در ۱۰ اوت ۱۹۸۹ با قرار قبلی برای ملاقات هاینه من به ساختمان مرکزی سازمان سیا می رود. اما او از این ملاقات نتیجه ای نمی گیرد. نویسنده کتاب پس

-
1. Bob Oechsler
 2. Bobby Ray Inman
 3. Everett Hineman

از تشریح جزئیات گفتگو که کلاً انکار هاینه من از هر نوع آگاهی در این مورد است در رابطه با پیشنهاد اکسلر مبنی بر همکاری بشرط دریافت اطلاعاتی در این زمینه می نویسد: هاینه من در اول سپتامبر آن سال، روزیکه قرار بود از خدمت در سازمان سیا بازنشسته شود بمن تلفن کرد و گفت «من هیچ شانسی برای توافق در مورد ایده ای که آنروز ارائه کردید نمی بینم. من با دیگران صحبت کرده ام و آنها هیچ تمایلی برای انجام تحقیق در این باره ندارند.»

باب اکسلر سپس با درباردار سومنر شاپیرو^۱، رئیس سابق اداره ضد اطلاعات نیروی دریائی به صحبت می نشیند. ظاهراً قدری پربارتر است. او که از سالهای ۶۵-۱۹۶۳ بعنوان معاون معاون وابسته نظامی در مسکو خدمت کرده و دو سال نیز بعنوان معاون رئیس ستاد مشترک و از ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹ در اداره ضد جاسوسی نیروی دریائی در لندن بوده و پس از احراز چندین شغل اطلاعاتی دیگر بالاخره به ریاست اداره ضد جاسوسی نیروی دریائی منصوب شده بود (از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲) اینک بازنشسته است و بعنوان یکی از مدیران اجرایی کمیانی معظم BDM بکار اشتغال دارد.

شاپیرو بنظر می رسد که به باب نه تنها درباره اینکه دولت ایالات متحده چندین سفینه فضائی فرازمینی را در اختیار دارد توضیح می دهد بلکه اشاراتی هم به این واقعیت می کند که خود او یکی از آنها را (سفینه ها را) از نزدیک مطالعه کرده است. باب می گوید که او در حقیقت یک مهندس است و من می دیدم درباره بعضی از جنبه های تکنولوژیکی سفینه ها چقدر هیجان زده بود. او تعریف کرد که چگونه یکی از این سفینه ها را اوراق کرده و هر قسمت آنرا با کامیون به یک لابراتوار برای مطالعه فرستاده اند. البته او نام این لابراتوارها را فاش نکرد و ظاهراً بسیار محتاط بود که امنیت اطلاعات محرمانه را نقض نکند.

اکسلر درباره اطلاعات رئیس سابق اطلاعاتی نیروی دریائی در مورد وجود راکتور ضد - ماده می گوید: «خوب، می توانم بگویم که او این موضوع را تأیید کرد. چون

واقعاً شیفته راکتور ضد - ماده شده بود. او برای من آنرا توصیف نمود، اندازه و وزن آنرا و گفت که راکتور برای حجمی که داشت بسیار سنگین بود...»

«یکی از عجیب ترین چیزها کشف این واقعیت بود که چطور می توان اجزاء بهم وصل شده سفینه را از هم جدا نمود. تمام آن سفینه قابل تکه تکه شدن است مانند يك بازی پازل! شما نمی توانید آن اجزاء را از هم جدا کنید مگر اینکه دقیقاً بدانید چه نقاطی را باید فشار دهید... همه اعمال را باید به ترتیب خاصی انجام داد تا آنها از هم جدا شوند. سوار کردن این قطعات واقعاً پروسه پیچیده ای است اما وقتی که یاد گرفتید بسیار آسان است.»

در سال ۱۹۵۰، فرانک اسکالی در کتاب معروف خود بنام «در پشت بشقابهای پرنده» می نویسد که بالاخره کشف شد که چگونه می توان يك سفینه بدست آمده را تکه تکه کرد و سپس دوباره اجزاء را استادانه بهم متصل نمود. او همچنین می نویسد که هنگام تکه کردن سفینه احتیاط فوق العاده ای لازم بود، ۵. در سال ۱۹۵۸ يك مقام اطلاعاتی نیروی دریائی برزیل به دکتر اولاو فونتنر^۲ گفته بود که تا آن زمان شش بشقاب پرنده در سراسر جهان بدست بشر افتاده است. سه عدد از آنها در آمریکا و بقیه از نواحی صحرائی بریتانیا و اسکانندیناوی. «این سفینه ها تماماً از فلزی بسیار سبک ساخته شده که جزء به جزء در فرو رفتگی های عمیقی بروی هم سوار و در اطراف کف آن میخ کوب شده اند. در سطح سفینه علامتی از نحوه اتصال آنها بیکدیگر مشاهده نمی شود...» ۶.

از باب سؤال کردم که آیا سومنر شاپیرو درباره پروازهای آزمایشی ادعائی سفینه ها اطلاعی داشت؟ او گفت «من فکر نمی کنم که او هیچ اشاره ای به این نوع پروازهای آزمایشی یا هر مطلبی درباره عملکرد آن کرده باشد. می دانید، من فکر می کردم که به اندازه کافی اصرار ورزیده ام و سؤال درباره مسائلی مانند دینامیک پرواز، جنبه های

جهت یابی و موضوعاتی از این قبیل خیلی زود بود. ما در خصوص چگونگی کار سفینه یا خصوصیات پروازی آن بحث نکردیم.»

در حالیکه ملاقات اولیه آنها (در يك رستوران در ویرجینیا، در اواخر ۱۹۸۹) خیلی صمیمانه بود، ملاقات دوم آنها در منزل شاپیرو در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۰، در ویرجینیا بسیار مختصر بود. «ملاقات اول خیلی غیررسمی بود و او هیچ نگرانی در این مورد نداشت. ولی ملاقات دوم ما بیشتر از جنبه رسمی آن مورد توجه او بود. شاید فکر می کرد که من با تظاهر به اهداف دروغین برای گفتگو با او آمده‌ام.» باب اکسلر سپس به قصد يك کمپانی مشهور بنام گروه پروژه‌های مخصوص که با کمک کنت فلد پروداکشن^۱ برنامه‌های سرگرم کننده و برنامه‌ی مشهور سیرک تهیه می کند اشاره دارد که قصد داشته نمایشگاهی ترتیب دهد و ۵ تا ۶ هزار فوت مربع از محوطه آنرا به مسائل یوافاو اختصاص دهد. از اکسلر بعنوان محقق سرشناس یوافاو و کارشناس و مهندس پروژه‌های پروازهای فضائی سازمان ناسا دعوت بعمل می آید که در این نمایشگاه به سمت مشاور شرکت نماید. در مراحل بعدی قرار بوده که این نمایشگاه برای اهداف آموزشی حدود بیست و پنج هزار مدرسه در آمریکا بصورت سیار بکار گرفته شود. در خلال تدارکات برای نمایشگاه باب اکسلر سری به پنتاگون می زند تا درباره این پروژه که «پروژه سفرهای فضائی»^۲ خوانده می شد با يك ژنرال صحبت کند. او می گوید «... یکی از جنبه‌های مرموز بحث ما درباره نمایش جسد يك بیگانه یا «ای تی» در کپسولی محتوی مایعات بود. ژنرال این کپسول را بعنوان يك تابوت فضائی با نور آبی رنگ داخل آن مجسم می کرد که بشکلی متمایل قرار داده می شد تا حقیقی تر جلوه کند. او در مورد اینکه آیا بازدید کنندگان حقیقی بودن جسد را باور خواهند کرد یا نه، نگران بود و سؤال می کرد که آیا لازم است نوعی پلاک رسمی به آن نصب نمود؟»

باب اصرار دارد که او با این ایده جسد واقعی يك موجود بیگانه‌ای را به تماشا

بگذارد بطور جدی بازی می کرد. او بمن گفت «راستش را بخواهید برداشت من از گفته های ژنرال این بود که آنها تعدادی جسد بیگانگان را در اختیار دارند و می توانند از مابین آنها یکی را انتخاب کنند.» ژنرال در مورد به نمایش گذاشتن يك سفینه قلابی در برابر يك سفینه حقیقی نگران بود و بررسی می کرد که آیا می توان برشی از يك سفینه بیگانه واقعی را بنمایش گذاشت... ما درباره نمایش فیلم درباره یوفاوها قبل از شروع نمایش بحث کردیم. من اطمینان دارم که او (ژنرال) در این باره بسیار بیشتر از من می دانست و هدفش ارزیابی واکنش های من در برابر پیشنهادش بود... با وجودیکه ما جلسه پرثمری داشتیم و من انتظار تماس های بعدی از طرف ژنرال را داشتم، از آن تاریخ دیگر هیچ ملاقات یا مکالمه تلفنی مابین ما صورت نگرفته.»

... ۲۵ ژانویه ۱۹۹۰ صبح زود باب اکسلر يك شیء پرنده غیرعادی را از منزل خود در مریلند در آسمان می بیند. «من ابتدا آنرا در فاصله دور دیدم. بعد شیء مستقیماً بطرف من حرکت کرد و در زمین پشت منزل فرود آمد و پس از حدود سی ثانیه دوباره به پرواز درآمد - مستقیماً بطرف بالا رفت. این شیء شباهتی به توپ گلفی داشت که درون بشقابی قرار داده شده باشد و در فاصله نزدیک در زیر آن علامتی بشکل صلیب دیده می شد (به شکل مربوطه رجوع شود). پانزده دقیقه بعد هلیکوپتری برنگ سبز تیره در ۱۰۰ متری منزل او در آسمان پدیدار می شود و ظاهراً بدنبال محوطه ای باز برای فرود می گشته... او نقل می کند که بعد از این ماجرا سرهنگی درشت اندام به منزل من آمد و می خواست که گزارش مربوط به والترزها^۱ را چند روزی بعقب بیندازد. ^۲ من به او گفتم «هنوز قصد دادن آن گزارش را ندارم»... و او تکرار کرد که «معنون می شوم اگر شما آن گزارش را چند روزی به عقب بیندازید.» این شخص مرا بسیار ترسانید زیرا فقط ادوالترز می دانست که من در آن گزارش شرکت دارم. بنابراین تلفن یکی از ما دو نفر استراق سمع می شد...»

باب پس از رفتن سرهنگ مزبور دوربین فیلمبرداری ویدیونی خود را با سه باطری نو يدك برداشته و با اتومبيل بسرعت بطرف فرودگاه لی^۱ می رود با این امید که از آن هلیکوپترهای عجيب فیلم تهیه کند. در نزدیکی فرودگاه متوجه می شود که دوربین ویدیو از کار افتاده. او می گوید «من در امتداد جاده در کنار باند فرود توقف کردم تا باطری های تازه را در دوربین بگذارم اما همینکه خواستم دوباره حرکت کنم موتور اتومبيل خاموش شد و این اتفاق چند بار تکرار شد. ناگهان چشمم به نوری خیره کننده در دره افتاد.»

«درست مثل طلوع خورشید که از دره ای در انتهای باند پرواز حدود ۱۰۰ متر دورتر بالا می آمد. فقط نور آن سفید درخشان بود نه مايل به زردی (خورشید). در عین درخشندگی نقاط تاریکی در آن دیده می شد مانند لکه هائی روی يك توپ گلف. این نور از درون چیزی بشقاب مانند می درخشید که کف آن مثل يك بلور شفاف بود و علامت صلیبی در آن دیده می شد. درست مانند شیئی ای که من در ۲۵ ژانویه دیده بودم. در ارتفاعی معادل ۳۰ پا به ۲۰ قدمی اتومبيل من نزدیک شد. در این لحظه بازهم دوربین ویدیویی من از کار افتاد، با وجودیکه باطری های آنرا برای بار دوم تعویض کرده بودم. من نمی توانستم از آن شیئیء فیلمی تهیه کنم.»

«شیئیء بحالت منحنی بطرف چپ من چرخي زد و قدری به ارتفاع خود افزود و دوباره از همان مسیری که آمده بود بازگشت و در عرض کمی بیش از يك ثانیه ناپدید گردید.»

آیا این یواف او با آمدن هلیکوپتر رابطه ای داشت؟ با دیدار آن سرهنگ؟ باب گرچه از این همزمانی و اتفاقات عجيب حیرت زده شده اما تمایلی به حدس و گمان ندارد. او هلیکوپتر را در فرودگاه نیافت و بنابراین حدس می زند که در آنجا فرود نیامده بود. چند ساعت بعد باب و همسرش ماری به ویرجینیا سفر کردند تا با ادوالترز که در آن زمان کتابی درباره کریستال سیتی می نوشت ملاقات کنند. در این سفر هم اتفاقی افتاد

که در بعضی برخوردها با یوافا و گزارش شده «در تمام طول راه يك مرسدس سیاه رنگ ما را تعقیب می کرد. ما نتوانستیم خود را از شر او خلاص کنیم. در آن اتومبیل فقط راننده بود. متأسفانه هرگز موفق نشدیم باندازه کافی به او نزدیک شویم تا ببینیم که آیا همان سرهنگی است که به دیدار ما آمده بود؟»

جوامع هوشمند فرازمینی

باب برای کنفرانس اوزارک^۱ درباره یوافا و که در آوریل ۱۹۹۰ در یورکا اسپرینگز^۲ ارکانزاس برپا شد از آدمیرال این من برای ایراد نطق افتتاحیه دعوت بعمل آورد و تصمیم داشت فیلم ویدیوئی از سخنرانی او تهیه نماید. این من این دعوت را رد کرده و در نامه ها و تلفن های بعدی روشن ساخت که هر نوع بحث آزاد درباره اطلاعاتی که باب از رئیس سابق اطلاعاتی بدست آورده بود خدشه دار کردن قوانین مربوط به سری بودن اطلاعات امنیتی است.

... پروژه سفر فضائی و برنامه های ترتیب نمایشگاه ۱۹۹۰ در این باره بدلیل کمبود بودجه بطور موقت کنار گذاشته شد. واقعاً هم تعدادی از برنامه های ناسا در این سال یا لغو شدند یا بودجه آنها را کاهش دادند. من جمله بودجه پروژه SETI (جتسجو برای جوامع هوشمند فرازمینی). ناسا تقاضای ۱۲/۱ میلیون دلار بودجه برای این پروژه در سال ۱۹۹۱ کرده بود.

با وجودیکه همیشه نیاز برای کاوش علائمی از حیات هوشمند و تماس با جوامع فرازمینی هوشمند که در کیهان پراکنده اند احساس می شود، بنظر من پروژه SETI نوعی اشتباه زمانی برای شروع واقعه ای تاریخی محسوب می گردد. بدین معنی که ناسا و سایر آژانس های دولتی هم اینک دلیل کافی و فوق العاده محرمانه - در اختیار دارند که حداقل يك گروه هوشمند فرازمینی در روی کره زمین وجود دارد.

1.Ozark

2.Eureka Springs

طی چند سال اخیر در سطح بسیار گسترده‌ای از برخورد های حیرت‌انگیز، فرود سفینه‌ها، تماس‌های نزدیک و ریوده شدن انسانها گزارش شده بنحوی که انسان این برداشت را پیدا می‌کند که گونی سیاره زمین به نوعی تقاطع مسیرهای کیهانی تبدیل شده. از گزارش مختصری که در ذیل در مورد انواع سر نشینان یواف اوها آمده می‌توان برداشت فوق را بهتر درک نمود.

موجودات کوچک اندام با چشمانی شبیه حشرات که نوعی کلاه خود و زره در بر کرده‌اند^۱ و فرانسیس والترز^۱ را در منزلشان در گلف بریز^۲، فلوریدا در دسامبر ۱۹۸۷ تحت آزار قرار دادند. ۱۴. شبه انسانهایی که لباس نقره‌ای بتن داشتند نیز توسط سه شاهد در کیف^۳، روسیه شوروی در ژولای ۱۹۸۹ دیده شدند که موهای طلائی بلند و چشمان درشت و براقی داشته‌اند (آنها ادعا کرده بودند که هر روز يك انسان را از کره زمین می‌ربایند!). مردان فضائی در لباس نقره‌ای با قدی حدود ۳ متر که توسط يك روبات همراهی می‌شدند، در ورونزه^۴ روسیه شوروی به قدم زدن پرداختند و توسط شهود بسیاری در سپتامبر / اکتبر ۱۹۸۹ مشاهده گردیدند (این گزارشات توسط مقامات رسمی محلی و خبرگزاری تاس نیز تأیید شد). موجودی ۴ پانی با درخشش فلورسانس سبز که مشغول بازدید از يك هواپیمای پارک شده بود توسط سربازان کسکمت^۵ مجارستان در اکتبر ۱۹۸۹ دیده شد. موجوداتی به قامت ۱۰ پا که بنحوی حرکت می‌کردند که گونی مهره‌های شطرنج هستند توسط سربازی در سربازخانه تارنازنتماریا^۶ مجارستان در نوامبر ۱۹۸۹ دیده شدند و در شهر میامی فلوریدا موجودی با بلندی ۷ پا و سری طاس با چشمانی گریه مانند توسط يك نگهبان در محل پارکینگ

1. Ed and Frances Walters

2. Gulf Breeze

3. Kiev

4. Voronezh

اتوموبیل‌ها در دسامبر ۱۹۸۹ دیده شد. ۱۵.

یکی از جدیدترین گزارشات درباره برخورد با بیگانگان فضائی مربوط است به شب ۳۱ اوت ۱۹۹۰ ساعات اولیه صبح در لاگونا کارتاژنا^۱ ناحیه کابوروجو^۲ در غرب پورتوریکو، جائیکه تا بحال بسیاری حوادث عجیب روی داده. سرنشینان ده اتوموبیل گزارش کردند که پنج موجود شبه انسان را دیده‌اند که در امتداد جاده‌ای خاکی به پیش می‌رفته‌اند، بسوی لاگونا کارتاژنا. یکی از شهود بنام میگونل فیگوروا^۳ موجودات بیگانه را با اتوموبیل خود تعقیب می‌کند اما همینکه به آنها نزدیک می‌شود می‌بیند که نوری درخشان از آنها خارج شده و مانع نزدیک شدن بیشتر به آنها می‌شود. وقتیکه درخشش آنها از بین می‌رود او باز هم به تعقیب ادامه می‌دهد و موفق می‌شود نگاهی دقیق‌تر به آنها بیندازد. او آنها را اینطور توصیف می‌کند: موجوداتی خاکستری رنگ با قدی مابین ۳ تا ۴ پا، چشمانی بادامی و گوشهائی بلند و نوک تیز! یک روز بعد اخباری مبنی بر مشاهده بشقابهای پرنده در حال پرواز بر روی لاگونا کارتاژنا منتشر شد. ۱۶.

آنچه محققى مانند مرا (تیموتی گود) در مورد این گزارشها عصبانی و ناراحت می‌کند این است که من خودم در بعدازظهر روز ۳۱ اوت به‌مراه جورج مارتین^۴ و یک محقق دیگر در همان منطقه بودم. ما هیچ چیزی ندیدیم و این گزارشات نیز تا مدتها بعد بگوش ما نرسید.

شایعاتی در جریان است که پایگاهی متعلق به بیگانگان فضائی در این حوالی وجود دارد و آنها با پرسنل نظامی آمریکا در ارتباط هستند. چنین شایعاتی البته وقتی بوجود می‌آیند که یوفاوها مکرراً در منطقه دیده شوند و پرسنل نظامی آمریکا (یا اناس آ؟) نیز در آنجا در ایستگاه‌های ردیابی یا تماس رادیونی در حال انجام وظیفه باشند و در این مورد بخصوص بسیاری از اراضی منطقه منجمله لاگونا کارتاژنا توسط

1.Laguna Cartagena

2.Cabo Rojo

3.Miguel Figueroa

4.Jorge Martin

دولت مرکزی تصاحب شده باشد. طبق اظهار نظر جورج مارتین محقق سرشناس پورتوریکو در این مورد جورج بوش قبل از تصدی مقام ریاست جمهوری دیداری محرمانه از ناحیه کابورجو بعمل آورد.

با وجودیکه ناپدید شدن جت های نیروی دریائی آمریکا هنگام نزدیک شدن به یک یواف او در سال ۱۹۸۸ از این منطقه گزارش شده (همانطوریکه در فصل اول توضیح دادم) که می تواند عواقب شومی در پی داشته باشد، ما بایستی این امکان را - هرچقدر هم که عجیب و غریب است - در نظر داشته باشیم که نوعی مشارکت با بیگانگان بوجود آمده و خلبانان آن جت ها هم از آن حادثه جان سالم بدر برده اند. یک مقام مطلع نیروی دریائی به جورج گفته که «ما می دانیم که آنها اکنون در کجا هستند.»

من در آخرین کتابم درباره داستان «مل نونل» ستوان نیروی هوائی آمریکا نوشته ام که با یاری سایر خلبانان نیروی هوائی در سالهای ۱۹۵۳/۵۴ موفق شد از یواف اوها در چندین مورد فیلم ۱۶ میلیمتری بگیرد. نونل گفته بود که در سومین برخورد با یواف اوها توانستیم با آنها تماس رادیوئی برقرار کنیم و آنها مقادیر زیادی اطلاعات بما دادند. سرهنگ پترسن^۱ فرمانده اسکادران بعدها مدعی شد که وی با موجودات فرازمینی شبه انسان تماس مستقیم فیزیکی داشته است. در سال ۱۹۵۹ او در پروازی بر روی اقیانوس اطلس ناپدید شد و هیچ اثری از هواپیمای او هرگز بدست نیامد. او قبلاً به نونل اطلاع داده بود که ترتیبات لازم را داده تا به فرازمینی ها ببینند. ۱۷.

من ادعا نمی کنم که ترتیبات مشابهی نیز برای خلبانان نیروی دریائی داده شده بود، فقط بر این تأکید می گذارم که نباید باور کنیم که بیگانگان دشمن، خلبانان ما را از آسمانها به دلایل شرورانه ای می ربایند.

شوک فرهنگی:

کهکشان راه شیری ما - که یکی از میلیاردها از این نوع در کائنات است - حدود

۱۰۰ میلیارد ستاره را در بر گرفته و بنا به قانون احتمالات بسیار محتمل است که حیات در بعضی از سیستم های ستاره ای تکامل یافته باشد تا بحدیکه سفرهای فضائی و تشکیل مستعمرات امری عادی تلقی شود.

با حدس بر اینکه تاریخ حیات تمدن های پیشرفته حدود ۱۰ میلیون سال است یان ریڈپات^۱ نویسنده کتابهای علمی - تخیلی تصور می کند که حداقل يك میلیون تمدن پیشرفته مانند تمدن بشری و پیشرفته تر از آن در کهکشان ما وجود دارد. به گمان ما توجه اصلی يك تمدن قدیمی و پیشرفته شاید بر این باشد که موجودات کهکشان را تربیت کنند. همانطوریکه نژاد شناسان (آنتروپولوژیست ها) غربی شیفته جوامع عهد سنگی که هنوز هم در روی زمین وجود دارند هستند. ۱۸. به باور دکتر برنارد اولیور^۲ از پروژه SETI ناسا، ممکن است يك مجموعه بهم پیوسته از فرهنگ های پیشرفته در کهکشان ما وجود داشته باشد. « ۱۹.

بسیاری از اخترشناسان و زیست شناسان فضائی^۳ عقیده دارند که با وجودیکه این امکان وجود دارد که در گذشته ها ما میهمانانی از سیارات دیگر داشته ایم و قطعاً در آینده نیز خواهیم داشت اما دیدارهای امروزی از سیاره ما امکان ندارد. دلیل اینگونه استدالات چندان روشن نیست.

اینکه تماس ها تا با امروز بجای اینکه در سطح گسترده ای صورت گیرد فقط با افراد معدودی بوده ممکن است دلائل بسیار موجهی داشته باشد. بعنوان مثال بعضی از میهمانان فضائی ممکن است تمایلی نداشته باشند که ما بدانیم آنها در اینجا بدنبال چه هدفی هستند و یا اینکه بدون نیاز به تماس با کسی در پی مقاصد خود می باشند. (در قسمت دوم کتاب که بهمین منظور از ماجراهای بتی اندریسون - لوکا انتخاب کرده ام تا با توجه به این خلاء موجود در اطلاعات داده شده درباره اهداف بیگانگان از ملاقات با انسانها بحث شود. م.) در اینصورت آنها ترتیب این را نیز می دهند که فرد تماس گرفته

1. Jan Ridpath

2. Bernard Oliver

3. Exobiologist

شده در حالت سردرگمی باقی بماند. اطلاعات گمراه کننده محصول غیر قابل اجتناب از برخورد های نزدیک برای ما می باشد (البته نه همیشه، زیرا انسانهایی با قدرت مغزی بالا می توانند گاه را از گندم جدا نموده و به حداقل گوشه ای از حقایق دست یابند همانطوریکه در قسمت دوم این کتاب نشان داده خواهد شد. م. ۰).

بعضی از جوامع هوشمند در کهکشان ما شاید آنقدر پیشرفته باشند که از نظر تکنولوژیکی، فرهنگی و روحی تماس مستقیم با موجودات نسبتاً عقب افتاده ای مانند بشر بنفع هیچیک از طرفین نباشد. در این رابطه می توان به اظهار نظر دوست فرازمینی دانیل فرای^۱ که در سال ۱۹۴۹ عنوان کرده اشاره نمود! «ما هرگز سعی نخواهیم کرد که علم و یا فرهنگمان را به شما تحمیل و یا حتی عرضه نمائیم مگر اینکه مشاهده کنیم که شما بطور واقعی و جدی طالب آن هستید و اراده آن برای شما حاوی منافعی است. در حال حاضر بطور حتم چنین نیست.»

«اینهم درست است که دلیل این ملاقات نمی تواند تماماً بشردوستانه باشد زیرا در سیاره شما موادی وجود دارد که ما می توانیم بنفع هر دو نژاد بکار گیریم. موادی که شما بفراوانی دارید ولی در سیارات دیگر این منظومه شمسی کمیاب است. با وجودیکه استفاده از این مواد برای ما ضروری است اما کمکهای ما به مردم شما بستگی به استفاده از این مواد ندارد و هر دانسته یا کمکی که بتوانیم بشما بدهیم مجاناً عرضه خواهیم کرد...»

به فرای گفته شد «اگر ما قدمهایی برمی داشتیم تا واقعیت موجودیت خودمانرا بر ضمیر آگاه شما بزور بقبولانیم، حداقل ۳۰ درصد از مردمان شما بما بعنوان خدایان نگاه می کردند. و این مسئولیتی است که ما نمی توانیم قبول کنیم. حتی اگر می توانستیم از این وضعیت جلوگیری کنیم که البته نمی توانیم، باز هم ممکن نبود. قسمت اعظم آن ۷۰ درصد باقیمانده قبول می کردند که ما زورگویان و دیکتاتورهای بالقوه هستیم و هدف واقعی ما به بردگی کشاندن دنیای آنها است. در اینصورت بسیاری از آنها بدنبال

راه‌هانی برای نابود کردن ما برمی‌آمدند.» ۲۰.

بدون توجه به اینکه آیا ما داستان تماس‌های نزدیک دانیل فرای را باور کنیم و یا آنرا داستانی تخیلی بدانیم (من بشخصه نمی‌دانم)، دلائل و احساسات ارائه شده توسط فرازمینی‌ها ادعائی است که با طرز فکر دنیای مدرن امروزی ما کاملاً مطابقت دارد.

مایکل میکاود^۱ رئیس اداره تکنولوژی پیشرفته در وزارت کشور آمریکا بعنوان مثال به این نکته اشاره می‌کند که ما احتمالاً تمام امیدها، ترس‌ها و پیش‌داوری‌هایمان را بیک فرهنگ بیگانه فرضی منتقل خواهیم کرد. او می‌نویسد «از یک طرف ما بیگانگان را بعنوان معلمین نودوست نگاه می‌کنیم که ما را بسوی نجات، دانش و رفاه رهنمون خواهند شد یا بعنوان شبهه - خدایانی که بشر را از وضعیت سقوط کرده‌اش نجات داده و بر خواهند افراشت. از طرفی دیگر آنها را بعنوان فاتحینی سنگدل و مضحك می‌نگریم که بر قدرت تکنولوژی معجزه‌گر اما ماهیتاً شرور آنها تنها می‌توان با صفات پسندیده غلبه کرد...»

میکاود حدس می‌زند که تماس نزدیک با آنها سبب خواهد شد که بسیاری از مردم وقوع حوادث مختلفی را به دخالت بیگانگان مربوط بدانند. او همچنین واکنش فرهنگ امروزی نسبت به پدیده یواف او را بعنوان مثال می‌آورد. ۲۱. در بحث درباره سایر جنبه‌های ارتباط نزدیک میکاود بطوری باور نکردنی به حقیقت نزدیک می‌شود. او استدلال می‌کند که ملت‌های جداگانه و یا گروه‌های مستقل در جامعه سعی خواهند کرد تا با بیگانگان روابطی انحصاری برقرار کرده و از این طریق حداکثر استفاده را ببرند. او می‌نویسد:

«رهبران سیاسی و حکومتی درباره اثرات این تماس بر روی شهروندان خود نگران خواهند بود و ممکن است فقط آن ایده‌ها را که اطمینان دارند آشکار سازند. طراحان سیاست امنیت ملی ممکن است بر محرمانه ماندن این تماس‌ها و اطلاعات دریافت شده اصرار بورزند. بعضی از دانشمندان مخصوصاً آنهاییکه در اولین تماس‌ها درگیر

1. Michael Michaud

بوده‌اند نیز بهمان میزان درباره اطلاعات و کانال‌های ارتباطی احساس مالکیت خواهند کرد. مخصوصاً اگر به دولت خود اعتماد نداشته و نسبت به جامعه نیز نظری تحقیرآمیز داشته باشند.» ۲۲.

به عقیده باب لازار، گرچه تکنولوژی بیگانگان ممکن است برای نفع همگان بکار گرفته شود اما بهمین نسبت نیز می‌تواند جهت نابودی جوامع مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً با ساختن سوپر بمب. مایکل میکاود مسئله دیگری را در رابطه با دریافت تکنولوژی بیگانگان پیش بینی می‌کند؛ و آن اینکه (تکنولوژی بیگانگان) می‌تواند «روحیه» ما را برای خلاقیت و اختراعات مستقل از بین ببرد و بیکاری در سطح گسترده را موجب شده و تشکیلات فعلی اقتصادی را مورد تهدید قرار دهد. ۲۳.

من بدین باور هستم که آن معدود مسئولین در دستگاه‌های دولتی که از این شرایط آگاه هستند بنحو احسن رفتار نموده و بمرور اطلاعات را در اختیار ما قرار می‌دهند بطوریکه شوک‌های روحی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی حاصله را به حداقل کاهش دهند. اما بهر حال روزی راز نهان آشکار خواهد شد.

دکتر بریان اولیری^۱ اخترشناس و فضاانورد سابق می‌گوید «شاید دانستن حقیقت درباره یوفاوها برای ما دردناک باشد و بهمین جهت دولت به محرمانه بودن این اطلاعات اصرار می‌ورزد. اما بالاخره حقیقت می‌باید آشکار شود و خواهد شد. ادامه دادن به تکذیب‌ها و ایجاد وحشت فقط به اصل مسئله خواهد افزود. ما در این معما همگی با هم هستیم.» ۲۴.

بدون توجه به اینکه دولت‌ها چه می‌گویند من از اطلاعات و دانسته‌های خود نتیجه می‌گیرم که سیاره ما توسط گروه‌های مختلفی از موجودات فرازمینی مورد بازدید قرار می‌گیرد. بعضی از آنها برای مقاصد خصمانه و بعضی دیگر بعنوان توریست یا نژادشناس به دیدار ما می‌آیند. اما بنظر منطقی می‌رسد که برخی از این گروه‌ها با معدودی از شهروندان ما روابطی نزدیک برقرار نموده‌اند. شاید به دلیل کمک به ما

انسانها که لرزان و افتان بسوی ستارگان دوردست نظر دوخته ایم.
اگر حتی یکی از این تماس گرفته شده ها حقیقت را گفته باشد، شاید ما بقای خود
را مدیون این موجودات از ستارگان دیگر باشیم. چون ادعا شده که در چندین مورد آنها
با دخالت مستقیم از فاجعه اتمی جلوگیری نموده اند. علاوه بر این آنها ممکن است از
روی شفقت و دلسوزی بخواهند بما یاری برسانند و یا اینکه به نجات سیاره ما و انواع
موجودات زنده آن علاقمند باشند.

آیا این ایده که آنها هم اکنون با ما در رابطه هستند آنقدر پوچ بنظر می رسد؟
احساسات ما درباره تماس با بیگانگان اکثراً توسط آنچه رمان ها و فیلم های علمی -
تخیلی در ما بوجود آورده کنترل می شود. اما حقیقت همانطوریکه در این کتاب دیده
می شود بسیار پیچیده تر از آنست که بما اجازه داده اند باور کنیم.
بگذارید امید داشته باشیم که منافع تماس نزدیک نهایتاً بر مضرات آن بچربد و
راهگشای ما برای درک عمیق تر و اساسی تر از جایگاه ما در کائنات باشد.

بخش دوم

مقدمه‌ای بر کتاب «ناظران» و نتیجه‌گیری از کتاب «رابطه با بیگانگان»

آنچه را که تا به این جا بدان اشاره شد، جنبه‌هایی بود بسیار مهم از پدیده پیچیده‌ای بنام یواف او. تیموتی گود با طرح بعضی از مسائل منجمله پرداختن به پدیده مثله شدن حیوانات سعی کرده با حقایق تا حدودی قابل لمس و فیزیکی، وجود پدیده یواف اوها را ثابت کند. پس از آن به دنبال شهودی در جوامع اطلاعاتی آمریکا (مانند سازمان سیا و امنیت ملی و غیره) رفته و از قول آنها و با ذکر نام و نشان کامل آنها اطلاعاتی دست‌اول و حیرت‌انگیز به خوانندگان خود ارائه نمود. بدون شک مطالبی که دو مأمور اطلاعاتی با نام‌های مستعار کندور و فالکون افشا نموده‌اند با اضافه اسراری که: باب لازار (فیزیکی‌دانی که در محوطه فوق سری ۵۱-۵۴ در صحرای نوادا خدمت می‌کرده) از ساختار و نحوه عملکرد بشقابهای پرنده و زمینه علمی آنها در اختیار ما قرار می‌دهد بقدری جنجالی است که مدتها برای هضم روحی آن فرصت لازم است. اما آنچه تیموتی گود به آن اشاره نمی‌کند (یا بسیار گذرا از کنار آن رد می‌شود) مسئله ربوده شدن انسانها توسط سرنشینان یواف اوها است.

انسان مسلماً می‌باید در مرکز، توجه موجودات فضائی قرار داشته باشد. نبوغ و ابتکار عمل انسانها چنانچه در کتاب «اسرار بشقابهای پرنده» عنوان شد موجودات فرازمینی را بحیرت وامی‌دارد. همانطوریکه استعداد بالقوه انسان برای نابودی خود،

هموعان و سیاره‌ای که در آن زندگی می‌کند بی‌نظیر است! در کتاب «اسرار بشقابهای پرنده» ما از زبان نویسنده آن وایتلی استریبر خواندیم که تا چه حد موجودات فرازمینی درباره نابودی محیط زیست در سیاره زمین و از بین رفتن لایه اوزون در آتمسفر زمین نگران هستند و بما اخطار می‌دهند. آیا این يك تصادف است که بتی اندریسون - لوکا هم همین پیام را از قول آن موجودات که آنها را «ناظران» می‌خواند نقل کند؟

کتاب حاضر بنظر من اگر درباره پدیده مهم دیگری در رابطه با یواف‌اوها، یعنی ربوده شدن وسط آنها و پیام نهانی که این موجودات آسمانی (بتی اندریسون موجودات آسمانی را بر طبق عقاید مذهبی خود «فرشتگان» می‌خواند) برای ما دارند بحث نشود، هرگز حداقل برای جامعه‌ای که اطلاعات آنها درباره یواف‌اوها یا به مطالب مضحك محدود می‌شود و یا بسیار قلیل است کتاب جامعی محسوب نخواهد شد.

اما بمنظور آنکه درك مطالب بحث شده در قسمت دوم کتاب را برای کسانی که برای اولین بار درباره پدیده ربوده شدن توسط سرنشینان یواف‌او مطالعه می‌کنند آسانتر نموده و از سوء تفاهمات پرهیز نمایم لازم می‌دانم بعضی از واژه‌های مورد استفاده در کتاب ریموند فاوئر را مورد بررسی و تفسیر دقیق قرار دهم. سنوالاتی هست که باید مطرح گردد و جوابهایی که لازم است از همین ابتدا داده شود.

اصولاً تجربه ربوده شدن توسط یواف‌او بچه معنی است؟ بازگشت در زمان تحت تأثیر هیپنوتیزم چیست و چرا در تحقیقات درباره ربوده شدگان چنین نقش مهمی را بازی می‌کند؟ نقاط ضعف و قدرت این شیوه تحقیقاتی کدامند؟ چه ثورهای شاخص دیگری بجای فرضیه پدیده ربوده شدن عنوان می‌شود؟

پدیده ربوده شدن (Abduction)

محققین هر روزه با گزارشاتی از سوی شهودی معتبر و عاقل روبرو می‌شوند که مدعی هستند نه تنها يك یواف‌او را بچشم دیده‌اند بلکه توسط سرنشینان فرازمینی آن بدرون سفینه فضائی (با میل و اختیار یا به زور) برده شده‌اند.

ر بوده شدگان اکثراً گزارش داده‌اند که توسط موجودات بیگانه مورد معاینات فیزیکی و حتی جراحی آنهم با ابزاری مطلقاً غیر عادی و ناشناخته قرار گرفته‌اند. مکالمات با آنها تقریباً همیشه با روش تله پاتی (مغز به مغز یا از راه دور) صورت گرفته است.

برخی از ر بوده شدگان بر این باورند که تمام افکار و خاطرات آنها بنحوی یا بوسیله ابزارهائی توسط بیگانگان فضائی دستکاری و یا القاء شده. تعداد معدودی هم حوادث بسیار عجیب تری را بیان می کنند مانند آنچه که در این کتاب آورده شده. گرچه این گفته ها در ابتدا برای محققین و افراد معمولی هر دو، حیرت انگیز و حتی غیر قابل باور هستند اما اینگونه گزارشها مآلاً به ما در مورد مسئله ای که چندین دهه بدون جواب مانده است یعنی پدیده یو اف او جواب نهائی را می دهند.

در اکثر مواقع اما قطعاً نه همیشه، جزئیات حادثه ر بوده شدن فرد فقط از طریق استفاده از روش هیپنوتیزم آشکار می شود. دلیل این امر این است که در يك سناریوی نمونه حالت فراموشکاری القاء شده توسط میهمانان فضائی بعد از اتمام حادثه نیز باقی می ماند. فرد ر بوده شده معمولاً فقط خاطراتی مبهم از برخوردی نزدیک با يك یو اف او یا سر نشینان فرازمینی آن دارد. اما بدنبال آن مدت زمانی که از نحوه سپری شدن آن هیچ نوع خاطره ای بیاد نمانده یا به اصطلاح «زمانی گمشده» نامیده می شود وجود دارد. برگشت به گذشته ها و یاد آوری آن برای قربانی حادثه در صورتی ممکن است که موفق شود سد فراموشکاری القاء شده را بشکند. فرد تحت تأثیر هیپنوتیزم دوباره تجربیات خود را بیاد آورده و مراحل ر بوده شدن را دوباره تجربه می کند. حداقل در ۷۰ درصد از این نوع تجربیات برای یاد آوری از روش هیپنوتیزم کمک گرفته می شود بنابراین بجا است که قبل از آغاز بحث اصلی مطالبی مقدماتی و راهنما درباره این تکنیک گفته شود.

هیپنوتیزم:

اگر از افراد متخصص هم تراز با کیفیت علمی بالا در این باره سؤال کنیم مشاهده

خواهیم کرد که جوابها در گستره‌ای از «هیپنوتیزم اصلاً وجود ندارد» تا «هیپنوتیزم می‌تواند باعث یادآوری کامل و بدون اشتباه حوادث گذشته بشود» متغیر است. بنظر من حقیقت مطلب مابین این دو نظر کاملاً متفاوت قرار دارد. مرحوم دکتر بنیامین سیمون^۱ روانشناس و متخصص تراز اول در رجعت تحت هیپنوتیزم می‌گوید: «تحت هیپنوتیزم می‌توان خاطراتی را که در زیر پرده فراموشی پنهان شده بسیار سریعتر و در زمان کوتاه‌تری از روش‌های معمولی روان‌درمانی به یاد آورد.»^۱

او گفته که هیپنوتیزم يك جاده جادوئی بسوی حقیقت نیست، اما:

... هیپنوتیزم آنطوری که توسط فرد درگیر احساس و درک می‌شود راهی است بطرف حقیقت... و این ممکن است با واقعیت مطلق وفق بدهد یا ندهد. اما اغلب تطبیق می‌کند.^۲

بسیاری از دستگاه‌های مجری قانون از روش هیپنوتیزم بعنوان یکی از ابزار موجود و ممکن برای حل مسائل جنائی استفاده می‌کنند. معمولاً از روش هیپنوتیزم زمانی استفاده می‌شود که شاهد ماجرا یا قربانی آن نتواند بدقت آنچه را که روی داده بیاد بیاورد. مخصوصاً در مواردی که تجاوز به عنف یا حملات مسلحانه در مکانهای عمومی اتفاق افتاده و یادآوری خاطرات آن برای قربانیان مشکل و دردناک باشد از هیپنوتیزم می‌توان بخوبی استفاده نمود.

دیوید کوهن^۲ در مجله نیوساینتیست^۳ می‌نویسد که، پلیس اسرائیل از سالهای ۱۹۷۳ بعد بطور مرتب از روش هیپنوتیزم استفاده کرده. دکتر ایتمن‌الات^۴ مدیر بخش تحقیقات علمی پلیس اسرائیل ادعا کرده که در ۷۰ درصد موارد هیپنوتیزم توانسته به قربانیان و شهود کمک کند تا جزئیات جنایت را دقیقاً بیاد بیاورند. البته مخالفین روش هیپنوتیزم هم استدلال می‌کنند که برای فرد مورد هیپنوتیزم همیشه این خطر وجود دارد

1. Benjamin Simon

2. David Cohen

که تحت تأثیر سئوالات جهت دار (سئوالاتی با هدف القاء منظوری خاص) یا دلتلی در ضمیر ناخود آگاه قرار بگیرد (که توسط فرد هیپنوتیزم کننده القا شود) و در نتیجه بمنظور کسب خوشنودی سؤال کننده جوابی غیر واقعی بدهد. البته این واقعه فقط در بعضی موارد خاص ممکن است روی دهد. اما در مواردی که از روش هیپنوتیزم بهره‌ای گرفته نمی‌شود و فرد در حالت خستگی مفرط تحت سؤال پیچ شدید قرار می‌گیرد هم واکنشی مشابه دیده می‌شود. در هر دو حالت، چنین موارد استثنائی نمی‌تواند این حقیقت را کتمان کند که رجعت به گذشته تحت تأثیر هیپنوتیزم می‌تواند حقایق وقایع گذشته را فاش کند، البته به شرطی که هیپنوتیزم بدقت و توسط یک متخصص با تجربه صورت گرفته باشد. مخصوصاً اگر شخص هیپنوتیزم شده موضوع بسیار خوبی باشد و حوادث گذشته را نه فقط بیاد بیاورد بلکه آنرا عیناً بصورت اول و با تمام احساسات، ترسها و نگرانی‌های مربوط به آن تجربه کند.

البته این امکان نیز وجود دارد که شخص تحت تأثیر هیپنوتیزم هم بتواند دروغ بگوید که در این صورت هیپنوتیست‌های با تجربه با روش‌های مخصوص می‌توانند فوراً جوابهای دروغ را تشخیص داده و آنها را تفکیک نمایند. اشخاصی نیز هستند که تحت شدیدترین سؤال پیچ‌ها در حالت غیر هیپنوتیزم هم دروغ گفته‌اند. بهر حال شرط اصلی تعهدات اخلاقی و صداقت ذاتی فرد مورد نظر است. یک فرد ذاتاً صادق که فقط بدنبال کشف حقایق است حتماً تحت تأثیر هیپنوتیزم به اراده خود دروغ نخواهد گفت. اینک می‌باید به برداشت فرد تحت تأثیر قرار گرفته از هیپنوتیزم بپردازیم. ریموند فاوئر می‌نویسد «... قدر ایمان من و دستورات اخلاقی مسیح دروغ‌گویی عمدی را بهیچ وجه مجاز نمی‌داند بشخصه تحت هیپنوتیزم هرگز تمایل به اظهارات کذب نداشته‌ام. در واقع تحت این شرایط سعی وافر دارم که برای اظهار نظر در مورد هر مطلب جزئی وسواس بیش از حد داشته باشم. من بارها در جلسات رجعت به گذشته‌ها تحت هیپنوتیزم، در تحقیقاتم در مورد «ماجرای اندریسون» شاهد بوده‌ام که هم بتی و هم باب هرگاه هیپنوتیست عمداً یا سهواً بطور غیرارادی و یا برای امتحان راستگونی آنها مطالب

قبلاً بیان شده را بطور غلط تکرار می کرد بلافاصله در صدد تصحیح گفته های او برمی آمدند.

بشخصه تحت تأثیر هیپنوتیزم بارها خود را در گذشته های دور یافته و حوادث دوران کودکی را دوباره تجربه نموده ام. احساسات غالب را حس کرده و آن سدهای روحی و وحشت عریان از آنچه که این خاطرات نمایانگر آن بود را درک نموده ام. در دوران بعد از هیپنوتیزم جرقه های کوچکی از خاطرات بیدار شده زوایای تاریک مغزم را روشن می کرد. من قطعاً این احساس را داشتم که هیپنوتیست جسم و روحم را به آرامش هدایت می کند. او قدرت تمرکز مرا افزایش می داد بطوریکه ضمیر آگاه من می توانست خاطراتی را که در بایگانی ضمیر ناخود آگاه مدفون بود بیرون آورد.

بعنوان نتیجه گیری باید بگویم که دقت خاطراتی که با روش هیپنوتیزم توسط متخصصی با تجربه بر ملا می شود به ساختار روانی فرد مورد نظر بستگی مستقیم دارد. دکتر مارک راین^۱، استاد روانشناسی در مرکز علوم پزشکی دانشگاه کلورادو یکی از اعضای گروهی بود که در کمیته بررسی و تحقیق نیروی هوایی درباره پدیده بوافاو شرکت داشت. او در گزارش نهانی خود وضعیت حاکم بر این تحقیق را بطرز صحیحی ارزیابی کرده و می نویسد:

«هیپنوتیزم می تواند خاطرات بیدار شده را به ضمیر آگاه منتقل کند. اما اشخاصیکه نمی توانند مابین فانتزی و واقعیت تفاوتی قائل شوند تحت هیپنوتیزم نیز جزئی از همان فانتزی ها را افشا خواهند کرد.»^۳

اما اگر مورد هیپنوتیزم دارای فکری سالم و شخصیت اخلاقی قوی باشد در اینصورت بنظر من روش هیپنوتیزم می تواند در بازیابی واقعیت ها و خاطرات دقیق موفق باشد. بطور ایده آل متخصص هیپنوتیزم کننده می باید روانکاو و روان درمان و با تجربه بسیار بالینی در بیمارستانها باشد و بتواند سلامت روان و جسم مورد هیپنوتیزم را تضمین کند. بهر حال از تکنیسین های دوره دیده نیز در هیپنوتیزم برای کنترل عادات

ناپسند، رجعت در زمان و یا درمان فراموشی بطور بسیار موفق تا کنون استفاده شده. خلاصه آنکه روش هیپنوتیزم و نتایج حاصله از آنرا باید بسیار جدی تلقی کرد مشروط بر اینکه شرایط حاکم صحیح و علمی باشد.

فرضیه های آلترناتیو:

منتقدین توضیحات گوناگونی برای پدیده ربوده شدن ارائه داده اند که فرضیه دخالت موجودات فرازمینی و برخورد نزدیک با آنها را مستثنی می سازد. بررسی مختصر و آشنائی با اینگونه آلترناتیوها می تواند به خواننده کمک کند تا شخصاً ارزیابی بهتری از واقعیت این پدیده انجام دهد.

ربوده شدن تخیلی:

حامیان این تئوری برای اثبات نظریات خود افرادی را انتخاب نمودند که عموماً از محتوای گزارشات مربوط به وقایع ربوده شدن توسط سرنشینان یوفاوها آگاه نبودند. آنها اینگونه افراد را هیپنوتیزم کرده و از آنها می خواستند که در آن حالت حادثه (فرضی) ربوده شدن خود را برای آنها توصیف نمایند. مآلاً هر يك از این افراد يك رویداد تخیلی را بیان می کردند. گرچه مابین رویدادهای تخیلی و ادعائی (حقیقی؟) مشابهت هائی وجود دارد اما موارد اختلاف کاملاً آشکاری نیز در آنها دیده می شود. بر خلاف موارد ربوده شدنهای ادعائی - حقیقی به قربانیان تصویری گفته می شد که مجسم کنند که ربوده شده اند. سپس آنها:

۱- در واکنش در حالیکه کاملاً بر احساسات خود مسلط بودند فقط به توصیف

فانتزی های خویش می پرداختند.

۲- هیچ گونه احساسات یا واکنشی فیزیکی از خود نشان نمی دادند.

۳- پس از بیداری از هیپنوتیزم هیچ خاطره ای از رویت يك یوفاو نداشتند.

۴- نتوانستند موجودات بیگانه ای را که ربوده شدگان حقیقی توصیف کرده اند

گزارش کنند.

۵- باور نداشتند که ربوده شدن آنها در واقعیت هم می تواند اتفاق افتاده باشد. بنظر من اگر دوباره از هر يك از این افراد بخواهیم که در کانایه ای لم بدهند و تصور کنند که در حال ربوده شدن توسط يك یوفاو هستند بدون کمک هیپنوتیزم هم همان توصیف ها را تکرار خواهند کرد.

شخصیت های مستعد فانتزی:

در این تئوری فرض بر این است که افراد مدعی ربوده شدن توسط یوفاو ها جزو آن ۴ درصد از شهروندانی هستند که می باید شخصیت ذاتی آنها را مستعد و راغب به فانتزی دانست. تحقیقات نشان می دهد که این اشخاص از دوران کودکی درگیر يك زندگی مترادف با دنیای فانتزی بوده اند. این نوع شخصیت می تواند بعنوان کاتالیزاتوری در برابر رؤیاهای پر جنب و جوش باشد. زندگی کودکان در دنیای ساخته و پرداخته خود، باور به وجود پریان، وجود یاران تخیلی همیشگی، تصور رؤیت ارواح و باور به اینکه در شخص قدرتهای شیطانی یا جادوئی وجود دارد تماماً نشانه هایی بارز از اینگونه شخصیت ها می باشد. اینگونه افراد در ظاهر کاملاً سالم و معمولی هستند و نسبت به اطراف خود توجه دارند.

همانطوریکه دکتر راین می گوید، شکی نیست که اینگونه افراد بسادگی می توانند دچار تخیلات شوند و تحت هیپنوتیزم داستان ربوده شدن خود را تعریف و حتی تجربه کنند. آنها در اینحالت خود نیز واقعاً باور خواهند کرد که ماجراهای آنها حقیقی بوده و براحتی از عهده امتحان با دروغ سنج برخوردار خواهند آمد.

من بشخصه طی سالها مطالعه و تحقیق درباره یوفاو ها با اینگونه افراد برخورد داشته ام. اما به نظر من حتی اگر اینگونه افراد برای محققین یوفاو هم ناشناخته باقی بمانند باز هم دلیلی نخواهد بود برای اثبات این حقیقت فرضی که صدها گزارش موجود درباره ربوده شدن ها از مخیله افرادی با شخصیت مستعد به فانتزی تراوش نموده

است. شاید اغراق آمیز باشد که بخواهیم بطور قاطع اظهار نظر کنیم که تمام ربهوده شده‌ها در همین درصد ناچیز از شهروندان ما جای دارند. واقعیت این است که بسیاری از ربهوده شده‌ها، منجمله بتی (اندریسون - لوکا) توسط متخصصین با تجربه از نظر روانی معاینه شده و تست روانشناسی شخصیتی^۱ را با موفقیت پشت سر گذارده‌اند و هیچ نشانه‌ای از حالت شخصیت مستعد به فانتزی در آنها دیده نشده. دکتر لئو اسپرینکل^۲ رئیس مشاوره و تست و استاد مشاور در دانشگاه ویومینگ^۳ بیش از دوست نفر از افراد ربهوده شده را تحت معاینات روان پزشکی قرار داد. این افراد اکثراً آمریکائیهای بالغ و معمولی در فرم شخصیتی عادی برای ایندسته از شهروندان قرار داشتند. آنچه دکتر اسپرینکل می‌توانست در رابطه با تجربیات عنوان شده آنها بگوید این است که نتایج آزمایشات بهیچ وجه این فرضیه را که افراد ربهوده شده نوعی «واکنش روانی یا عصبی خاصی را تجربه می‌کنند تأیید نمی‌کند».

تست‌های روانکاوی مورد استفاده دکتر اسپرینکل در این مطالعات عبارت بودند از «بررسی چندین مرحله‌ای شخصیتی» موسوم به مینسوتاتست^۴، تست شانزده فاکتوری شخصیتی، چک لیست کیفیتی، صورت برداری کمبل قوی^۵ و تست «آرزوهای حرفه‌ای شدید اجابت نشده» نتایج این آزمایشات بطور جداگانه مورد قضاوت سایر کارشناسان قرار گرفت.

روانی بودن:

در این فرضیه شباهت‌های بسیاری با فرضیه شخصیت‌های مستعد فانتزی یافت می‌شود. مدافعان این تئوری اینطور استدلال می‌کنند که قربانیان ربهوده شدن توسط

1. Psychological Profile Test

2. Leo Sprinkle

3. Wyoming

4. Minnesota Test

یوفاوها عموماً افرادی هستند که واکنش‌های عصبی یا روانی ویژه‌ای را تجربه می‌کنند. این استدلال در فرضیه شخصیت‌های مستعد به فانتزی نیز عنوان شد. اما حقیقت این است که متخصصین روانکاو و روان درمان با استناد به نتایج آزمایشات خود از این فرضیه حمایت نکرده‌اند.

مشقات هنگام تولد:

مدافعین این فرضیه عقیده دارند که هیپنوتیزم در حقیقت مشقات فرد را در هنگام تولد در ضمیر ناخودآگاه او بیدار می‌کند. تعریف‌های ریوده شده‌ها از تونل‌ها، اطاق‌هایی که بشکل رحم مادر بوده‌اند، درهائی مانند لوله رحم، نوری درخشان و سپس معاینه توسط افرادی بیگانه با ابزاری خاص، همگی اینها به تجربه جنین در هنگام زایمان مربوط می‌شود. جنین از کانال زایمان (تونل) عبور کرده و به اطاقی پر نور (در بیمارستان) وارد می‌شود که در آنجا افرادی بیگانه در حال انتظار هستند (دکترها و پرستارها) که او را با دستگاه‌های مخصوص معاینه می‌کنند. این فرضیه همچنین سعی دارد توجیه کند که چرا ما موجودات بیگانه گزارش شده‌ها را با قیافه‌ای مشابه صورت یک نوزاد می‌بینیم. یکی از حامیان برجسته فرضیه مشقات تولد می‌گوید، افرادی مانند بتی موجودات بیگانه را بدین سبب با خصوصیات مشابه جنین توصیف می‌کنند که تحت تأثیر هیپنوتیزم تصویرشان به هنگام تولد به آنها القاء می‌شود. چنین امکانی را با چندین دلیل می‌توان مردود دانست. نخست آنکه بسیاری از شهود که در حال بیداری و آگاه سرنشینان یوفاو را دیده‌ولی ریوده نشده‌اند نیز قیافه بیگانگان را مشابه حالت جنینی انسان توصیف نموده‌اند. بسیاری از آنها حتی خاطرات خود یا قسمتی از آنرا بدون کمک از شیوه هیپنوتیزم بیان داشته‌اند. دو تحقیق انجام شده نشان داده که ما بین ۲۹ تا ۳۳ درصد از ۲۳۲ مورد افراد تحت مطالعه با روش سزارین متولد شده‌اند و خاطرات ریوده شدن خود را بدون بهره‌گیری از هیپنوتیزم بیان کرده‌اند. این افراد مسلماً آن تصویر تخیلی در رابطه با زایمان طبیعی را تجربه نکرده‌اند. مضافاً بسیاری از جنین‌شناسان

معتقدند که اصولاً چنین در حال زایمان توانائی دیدن تصویر خود را ندارد.

مجموعه ضمیر ناخود آگاه:

روان شناس و آنالیست مشهور کارل گوستاو یونگ^۱ ارائه دهنده ایده «مجموعه ضمیر ناخود آگاه^۲» است که تمام ابناء بشر را از ابتدای خلقت بهم مربوط می داند. یونگ با وجودیکه منشاء فرازمینی بعضی از اجسام پرنده ناشناخته را مردود نمی داند، این تئوری را مطرح می کند که این پدیده ممکن است يك منشاء روانی داشته باشد. او حدس می زند که یوافاوها تصاویر مشخصه و اولیه چیزی هستند که همه ما در آن شریک هستیم. بنظر یونگ بعضی از یوافاوها نمایشات روانی هستند که به بشر این امکان را می دهند تا دنیای پر از خشونت، تکه و تهی شده خود را دوباره سلامت بخشد. حامیان این تئوری عقاید کلی دیگر را که در توصیف ربوده شدن توسط یوافاو به شرح جزئیات آنها نیز پرداخته می شود منجمله شکل یوافاوها، تصویر تونل ها و حالت اوبی ای^۳ (تجربه برون افکنی روح از بدن) را جنبه هائی دیگر از مجموعه ضمیر ناخود آگاه می دانند. وابستگان به این تئوری معتقدند که چنین مجموعه ضمیر ناخود آگاه می تواند شباهت های مابین ربوده شدن آنها توسط یوافاو در عصر جدید و ربوده شدن در فرهنگ عامه بشر که معتقد است موجوداتی کوتاه اندام با قدرتهائی فوق بشری قادر به کنترل زمان و علاقمند به مسائل ژنتیکی انسانها را می ربوندند تا به زنان آنها در زایمان کمک کنند را توجیه نمایند.

تئوریسین های طرفدار یونگ بسیاری از جوانب پدیده یوافاو و ربوده شدن توسط آنها را مردود دانسته و آنها را چیزی جز نوعی داستانهای اساطیری جدید که توسط مجموعه ضمیر ناخود آگاه بشری ساخته و پرداخته شده نمی دانند. بهر حال یونگ بخصوصه اقرار کرده که برای او بسیار مشکل است مسائلی مانند رؤیت راداری، آثار

1. Carl Gustav Jung

فیزیکی و موارد عکسبرداری شده را جزو این دسته بندی ها قرار دهد. برخی از تندرویان طرفدار بونگ اصرار دارند که قدرت مجموعه ضمیر ناخود آگاه می تواند آثار فیزیکی، حتی جای زخم هائی که در بدن بعضی از قربانیان ربوده شده دیده می شود را بوجود آورد! البته این جنبه را نمی توان بطریق علمی توضیح داد. بهر صورت من بسختی می توانم باور کنم که دول مهم جهان تا به این حد وقت، انرژی و پول صرف تحقیق در نمایشات روانی بوجود آمده توسط مجموعه ضمیر ناخود آگاه ادعائی ما نمایند.

شیادان:

همیشه افرادی بوده و هستند که تلاش می کنند گاه حتی با کمال موفقیت، وقتی که موضوع یوفاوها مطرح می شود تدارك يك حقه بازی را ببینند. بعضی ها از روی شرارت ذاتی و برخی دیگر برای برطرف کردن يك احتیاج عمیق روانی دست به اینکار می زنند. تعداد معدودی هم بوده اند که در ابتدا فقط قصد اجرای يك شوخی را داشته ولی بزودی کنترل خود را بر اوضاع از دست داده اند. عجیب این است که آمار فراوانی که توسط پرسنل ارتش و افراد خصوصی جمع آوری شده دلالت بر این واقعیت دارد که حقه بازی عمدی و واقعی فقط در درصد بسیار کمی از گزارشهای مربوط به رؤیت یوفاوها مشاهده شده.

سایر تئوری های آلترناتیو که تا کنون ارائه شده هیچ کدام نتوانسته اند بطور قابل قبولی پدیده ربوده شدن توسط یوفاو را تفسیر نمایند. در اغلب موارد چنین فرضیه هائی نشاندهنده تلاشی واقعی برای توجیه تجربه گزارش شده است و اکثراً مایل به قبول این مطلب که آنچه گزارش شده پایه در واقعیت دارد نیستند. در بعضی موارد کسانی که چنین توجیهاتی را عرضه می کنند خود اطلاعات عمیق و واقعی درباره پدیده یوفاو ندارند. بعضی ها ممکن است فقط در زمینه غیر عادی بودن تجربه و اثراتی که چنین حوادثی می توانند بعدها بوجود آورند واکنش های منفی از خود نشان دهند. حدس من احتمالاً صحیح است اگر بگویم اکثریت آنانیکه چنین توجیهاتی را عرضه

می کنند در حقیقت نظریاتی از پیش ساخته و پرداخته شده نسبت به واقعیت پدیده ربوده شدن توسط یواف اوها را بیان می کنند. نقطه شروع تفکر آنها در این است که چنین حوادثی اصولاً نمی تواند رخ بدهد. پس از آن به نظریه پردازی و بنای تئوری خود حول این موضع از پیش تعیین شده می پردازند. من این ادعا را بدینجهت می کنم که گاه چنان توضیحات بی منطقی عرضه می شود که مشخص است فقط برای تطبیق جنبه ای از گزارش فردی ربوده شده با يك فرضیه خاص عنوان شده.

شاید ارزش بازگو کردن داشته باشد که در سال ۱۹۸۷ در سمینار مجمع روانشناسان آمریکا درباره ربوده شدگان ادعائی توسط یواف اوها که در نیویورک تشکیل شد، شرکت کنندگان همگی با این نظریه که این افراد عموماً در جوانب دیگر زندگانی خود انسانهای کاملاً معمولی هستند و اینکه اینگونه تجربیات آنها را نمی توان بر اساس مفاهیم روانشناسی توجیه نمود موافق بودند. شهود این وقایع از افرادی متخصص و غیرمتخصص هستند که در حقیقت يك برش مقطعی از جامعه ما را تشکیل می دهند. این افراد واقعاً باور دارند که توسط موجوداتی بیگانه از درون یواف اوها ربوده شده اند. سرگذشت آنان بطرز عجیبی بیکدیگر شباهت دارد. در بدن بسیاری از آنها آثار فیزیکی و جای زخم های مشابهی دیده می شود. در مواردی آنان حتی خاطراتی از معاینات فیزیکی و اعمال جراحی با ابزارهای کاملاً بیگانه بروی اندام هائی که جای زخم ها وجود دارد را بیاد می آورند. این زخم های التیام یافته واقعیت دارند و حقیقتاً قسمتی از نسوج سطحی پوست بدن آنها از این گودال های بوجود آمده بریده شده است. این جای زخم ها بر خلاف فراموشی ها و تأثیرات روحی بوجود آمده، از بین نمی روند. در بعضی موارد نیز آثار فیزیکی از خود یواف اوها بجای می ماند که شباهت کامل به آثاری دارند که از موارد برخورد با یواف اوها (که شهود بسیار و قابل اعتمادی نیز دارند) بدون ربوده شدن بجای مانده. نکته مهم این است که چنانچه قبلاً هم اشاره شد، حدود يك سوم از ربوده شده ها بدون کمک گرفتن از روش هیپنوتیزم تمام آن ماجراها را بیاد می آورند. آیا جنبه هائی این چنین یا جنبه های مشابه دیگر از تجربیات ربوده شدن توسط

یوفا و حقیقت فیزیکی آنها را ثابت نمی کنند؟ چرا که نه. اینها دلائل بسیار قوی برای این واقعیت هستند که چنین ربهوده شدن هائی رخ می دهند، چه ما بخواهیم آنها را باور کنیم و چه نخواهیم. باور کردن و یا نکردن ما از اعتبار شواهد و دلائل بر خلاف واکنش بعضی ها نمی گاهد و آنها را حذف نمی کند. اگر ما با پدیده ای مربوط به کره زمین و دنیوی تر سر و کار داشتیم، بسیاری هیچ مشکلی در پذیرش آن بر اساس مدارك و شواهد ارائه شده نمی داشتند. اما به اینگونه نیست. ما با پدیده ای روبرو می باشیم که بر خلاف جهت فکری ما عمل می کند. بدون توجه به بسیاری از فرضیه های جایگزین که برای توجیه پدیده ربهوده شدن توسط یوفا و ارائه شده، ربهوده شدنهای واقعی گزارشهای داده شده را به خوبی توجیه می کند بشرطی که ما دلائل ارائه شده را با تمام ارزشی که دارند بپذیریم. در فصول آینده شما با یکی از کلاسیک ترین رویدادهای ربهوده شدن در تاریخ یوفا و روبرو خواهید شد. شما می توانید تجربیات بیان شده بتی اندرسون لوکا را با توجیه فرضیه های جایگزین یا ادعای ربهوده شدن فیزیکی واقعی توسط بیگانگان را ارزیابی و سپس قضاوت کنید.